



ماهنامه اجتماعی-اقتصادی / شماره ۴۲  
فروردین ۱۴۰۳ / خورشیدی / ۴۴ صفحه / ۲۰ هزار تومان

# داستان شنیدنی نیریز

از زبان زنده یاد فضل اله اشتیاقی



«قصه‌های مجید»  
و غصه‌های ما



تقلای طبقه متوسط:  
هشدار برای نظام حکمرانی



آیا پای شما هم  
روی مین است!؟



عصر تازه دیپلماسی  
در عربستان

گالری طلا و جواهرات

نظرزاده

تأسیس ۱۳۶۷



فروش نقد و اقساط با چک صیادی



**شعبه ۱:** نیریز - خیابان قدس - روبروی صندوق رضویه - روبروی عطاری پایدار

(گالری طلا و جواهرات نظرزاده)

**شعبه ۲:** شیراز - خیابان عقیف آباد - مجتمع تجاری ستاره فارس - طبقه زیر زمین

(گالری رستا)

**شعبه ۳:** شیراز - مجتمع بین الحرمین - طبقه همکف - پلاک ۱۵۳

(جواهری الماس)

**شعبه ۴:** شیراز - بازار زرگرها - پاساژ فلسفی - مغازه سوم (سکه آبشده نقدی)

ای روی تو مهر عالم آرای همه / وصل تو شب و روز تمنای همه  
گر بادگران به ز منی، وای به من / اور با همه کس همچو منی، وای همه  
منسوب به ابوسعید ابوالخیر

در این شماره می خوانید:

• سرمقاله

ریاض در میدان سیاست خارجی از چه راهبردی پیروی می کند؟

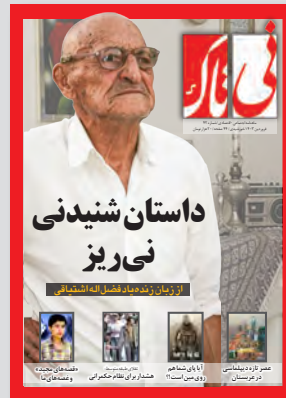
(۲)

## عصر تازه دیپلماسی در عربستان

- آرامستان های ایرانیان در داغستان روسیه (۵)
- ماجرای زیاله گردی که ۲ میلیارد تومان را به صاحبش برگرداند (۵)
- چرا پوشیدن شلوار چین برای محیط زیست مضر است؟ (۷)
- انسان ها خواهند توانست بیش از ۱۰۰ سال عمر کنند، اما چرا نباید؟ (۷)
- آیا گوشی های هوشمند سلامت جسمی شما را به خطر می اندازد؟ (۸)
- خزر یک دریا است یا یک دریاچه؟ (۹)
- نسل تازه تجهیزات خودرو؛ (۹)
- شیشه لمسی با قابلیت دودی شدن و تبدیل به پرده سینما (۱۱)
- دانستی هایی درباره ماه های میلادی (۱۲)



خبر خوان



ماهنامه اجتماعی - اقتصادی  
استان فارس

شماره ۴۲ / دوره دوم / سال هشتم  
فروردین ماه ۱۴۰۳ خورشیدی  
رمضان - شوال ۱۴۴۵  
March-April 2024

مدیر مسئول: امین رجبی  
سر دبیر: غلامرضا شعبان پور  
با همکاری شورای نویسندگان

اجرا:

مؤسسه مطبوعاتی  
فارس پژواک نی ریزان

نشانی:

فارس / نی ریز / خیابان طالقانی / مؤسسه  
فرهنگی هنری کوثر نور تارم / طبقه دوم

راه های ارتباطی:

دفتر ۰۷۱-۵۳۸۳۰۹۰۳  
تحریریه ۰۷۱-۵۳۸۳۷۰۲۸  
مدیر مسئول ۰۹۱۷۸۰۰۱۸۰۸  
آگهی ۰۹۳۰۷۳۱۱۸۰۸  
تلگرام/واتسآپ ۰۹۱۷۸۰۰۱۸۰۸  
سایت: [hourgan.ir/fa/neytak](http://hourgan.ir/fa/neytak)  
رایانامه: [neytaak@gmail.com](mailto:neytaak@gmail.com)

لیتوگرافی و چاپ:

فارس / نی ریز / نبش خیابان  
بهداشت / خانه چاپ نی ریز  
۰۹۱۷۳۳۱۲۴۲۰

- مطالب منتشر شده در ماهنامه، الزاماً  
دیدگاه شورای نویسندگان نیست.  
- نی تاک در ویرایش مطالب آزاد است.  
- مطالب دریافتی بازگردانده نمی شود.



باز نشر گفتگو با زنده یاد فضل اله اشتیاقی در ۹۳ سالگی

(۱۳)

## داستان شنیدنی نی ریز

پرونده ماه

تقلای طبقه متوسط:

هشدار برای نظام حکمرانی (۳۲)

آیا پای شما هم روی مین است؟! (۳۴)



جامعه

زمانی که بایک یخچال ارج می شد مقام  
عالیرتبه شوروی را خرید!

(۳۶)

خبردهقان فداکار در روزنامه اطلاعات - آبان ۱۳۴۰ (۳۷)

تاریخ و ادبیات



به بهانه نخستین سالگرد کیومرث پورا احمد  
«قصه های مجید» و غصه های ما

تراژدی جوانی های نزیسته دهه پنجاه و شصتی ها (۳۹)



نماوا

ریاض در میدان سیاست خارجی از چه راهبردی پیروی می‌کند؟

# عصر تازه دیپلماسی در عربستان

اعتماد

منطقه تاکید دارد. ریاض یک تغییر دیپلماتیک فشرده را آغاز کرده است که از سوی محمد بن سلمان ولیعهد رهبری و با دلارهای نفتی فراوان، رشد اقتصادی قوی و افزایش اعتماد به نفس به آن پرداخته می‌شود. تعامل با عربستان سعودی این امکان را می‌دهد که انرژی خود را به برنامه تحول اقتصادی چشم‌انداز ۲۰۳۰ اختصاص دهد و در عین حال نفوذ جهانی خود را نیز افزایش دهد.

به عقیده جان کالابرس، استاد سیاست خارجی ایالات متحده در دانشگاه امریکایی واشنگتن دی‌سی، مجموعه‌ای از عوامل، از جمله کاهش اعتماد به تضمین‌های امنیتی ایالات متحده، ضرورت مبرم برای اجرای اصلاحات اقتصادی و هزینه‌های معنوی و مادی مداخله نظامی این کشور در یمن، منجر به تغییر آشکار در سیاست خارجی عربستان سعودی به دور از تقابل شده است. اخیراً نیز ناظران در واشنگتن اشاره می‌کنند

روابط دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی با چین، روسیه و طیفی از قدرت‌های منطقه‌ای گسترش دهد، هر چند که مایل نیست طیفی از کمک‌ها و همکاری‌ها با ایالات متحده را از دست دهد. ریاض به درخواست‌های مکرر ایالات متحده برای افزایش تولید نفت پس از حمله روسیه توجهی نکرد و در عوض کاهش تولید را از طریق اوپک پلاس هماهنگ کرد که قیمت‌های جهانی سوخت را افزایش داد و تحریم‌های غرب را تضعیف کرد. با این اوصاف، به نظر می‌رسد عصر تازه‌ای در عربستان سعودی همراه با عقلانیت قرن ۲۱ بر پایه پیشرفت و کاهش تکیه بر فروش سوخت‌های فسیلی در حال رخ دادن است. تغییر پارادایم‌های ریاض

طی سه سال گذشته، سیاست خارجی عربستان سعودی از موضع تقابلی و مداخله‌جویانه به سمتی تبدیل شده که بر تعامل سازنده و پل‌سازی با دیگر قدرت‌های

پس از جنگ جهانی دوم و ظهور هر چه بیشتر ایالات متحده در خاورمیانه نفت‌خیز، به ندرت روابط عربستان سعودی و ایالات متحده دچار تنش شده بود. شاید تحریم نفتی در بحبوحه جنگ یوم کیپور به دلیل دخالت امریکا در آن به نفع اسرائیل، استثنایی بر این قاعده بوده است. همواره سیاست مبادله نفت در برابر حفظ امنیت راهبرد عربستان سعودی در منطقه‌ای پر از رقابت بوده است. اما از زمانی که واشنگتن وابستگی خود را به سوخت‌های فسیلی عربستان کاهش داده و ریاض نسبت به تعهد امریکا به امنیت عربستان تردید پیدا کرده است، این راهبرد شکست خورده به نظر می‌رسد. حال با اجرایی شدن سیاست‌های محمد بن سلمان، ولیعهد و رهبر دوفاکتو در عربستان، این بازیگر تلاش کرده است روی خود را به سمت شرق برگرداند و همکاری‌های خود را با تقویت



سال هشتم / شماره ۴۲  
فروردین ۱۴۰۳

که شریک اصلی ایالات متحده در خاورمیانه، یعنی عربستان سعودی، به هیچ وجه در مقام شریک ظاهر نشده است، بلکه جنگ کنونی اسرائیل و حماس، سایه سنگین و جدیدی بر آن انداخته است. عربستان سعودی - مانند دولت بایدن - به روند عادی سازی با اسرائیل علاقه زیادی دارد. جنگ سرعت این کار را کند کرده، اما به هیچ وجه آن را از مسیر خارج نکرده است. در واقع واشنگتن می تواند به ریاض برای ایفای نقشی کلیدی در فضای پس از جنگ نگاه کند.

عربستان به خوبی می داند که پیشرفت هم به سرمایه نیاز دارد و هم امنیت. به نظر می رسد که محمد بن سلمان نتوانسته است هیچ کدام از اینها را در ایالات متحده پیدا کند. استناد عربستان به حمله پهپادی و موشکی در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹ به پالایشگاه نفت بقیق و میدان نفتی خریس آرامکو است که بیش از نیمی از تولید نفت عربستان سعودی را مختل کرد. در واکنش به این حمله و تصمیم ایالات متحده برای خودداری و بی عملی در دفاع از عربستان، ریاض تلاش های خود را برای گفت وگوهای غیرمستقیم با تهران برای تنش زدایی آغاز کرد. این تنش زدایی البته میانجی مهمی داشت که خود برای سرمایه گذاری کلان در عربستان عزم خود را جزم کرده بود. در واقع، عربستان به خوبی دریافته بود که باید بر عملگرایی پکن تکیه کند تا بر رویکرد دفاعی ادعایی واشنگتن. رابطه راهبردی با پکن.

### در مقام تاجر، هر جایی که فرصت برای شما پیش بیاید، خواهید رفت

از سال ۲۰۱۱، چین بزرگترین شریک تجاری پادشاهی سعودی و یکی از بزرگترین واردکنندگان نفت خام از این کشور بوده است. اخیراً، این دو قدرت در حال ظهور روابط خود را فراتر از تجارت گسترش داده اند. در سال ۲۰۲۲، ریاض و پکن طی سفری که چین از آن به عنوان «یک

نقطه عطف دوران ساز در تاریخ توسعه روابط چین و اعراب» یاد کرد، روابط خود را به یک مشارکت راهبردی جامع ارتقا دادند. آرون دیوید میلر، عضو ارشد بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی، با تمرکز بر سیاست خارجی ایالات متحده استدلال می کند که روابط عربستان و چین از یک ساختاری تجاری بر مبنای نفت به مشارکتی راهبردی و جامع تر شامل پروژه های زیربنایی و انتقال فناوری پیشرفته تبدیل شده است. رهبران عربستان بر این باورند که سرمایه گذاری و تخصص چینی می تواند به آنها کمک کند تا اقتصاد خود را به دور از سوخت های فسیلی تنوع بخشند. عبدالعزیز بن سلمان، وزیر انرژی عربستان سعودی در پاسخ به سوالی درباره انتقاد غرب از روابط رو به رشد عربستان و چین گفت که «آن را نادیده می گیرد» زیرا «در مقام تاجر، هر جایی که فرصت برای شما پیش بیاید، خواهید رفت».

اشاره این شاهزاده متمول سعودی به عملگرایی دوران بن سلمان است؛ عملگرایی ای که حتی تا ساخت نیروگاه ها و تاسیسات هسته ای نیز پیش رفته و قرار است با مشارکت چین و البته با مخالفت ایالات متحده، تاسیسات هسته ای در قلمرو پادشاهی سعودی برپا شود تا عربستان را کم کم از سوخت های فسیلی بی نیاز کند. همچنین سرمایه گذاری چین در تولید انرژی از طریق صفحات خورشیدی در عربستان نیز در دستور کار پکن و ریاض قرار داده شده است. شرکت های چینی به ساخت زیرساخت ها در عربستان کمک می کنند که شامل خط آهن سریع السیر، انرژی های تجدیدپذیر و مخابرات است. چین و عربستان سعودی، طبق شراکت راهبردی جدید خود، بر «طرح همسویی» بین ابتکار کمربند و جاده چین و دستور کار داخلی چشم انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی توافق کرده اند و ده ها توافقنامه شامل انرژی هیدروژنی، تولید خودروه های الکتریکی

و فناوری اطلاعات جی ۵ را به امضا رسانده اند. شی جین پینگ، رئیس جمهور چین، در یکی دیگر از نشانه های همکاری نزدیک آنها، در اجلاس سران خلیج فارس در سال ۲۰۲۲ اعلام کرد که چین قصد دارد نفت از عربستان را به جای دلار، با یوان معامله کند. خبری که می تواند با توجه به عادی سازی روابط سعودی با ایران، تعامل بین این سه بازیگر رادر منطقه تقویت کند.

### نخست عربستان

ابراهیم عطا، دستیار پژوهشی در انجمن بین المللی خلیج فارس، بر آن است که سیاست خارجی جدید عربستان به طور منظم با ابتکارات توسعه اقتصادی این کشور مطابقت دارد. در سال ۲۰۱۶، پادشاهی از پروژه بزرگ خود، چشم انداز ۲۰۳۰، برای تنوع بخشیدن و تغییر اقتصاد پرده برداری کرد. هدف این ابتکار بلندپروازانه دور شدن از اقتصاد وابسته به نفت خام و تبدیل مجدد پادشاهی به یک مقصد گردشگری، یک مرکز مالی و تجاری و صادرکننده پیشرو انرژی پاک بود. برنامه ریزان سعودی برای دستیابی به اهداف خود نیاز به هزینه های هنگفت و قیمت های بالای نفت داشتند. برای رسیدن به این هدف، عربستان سعودی به عنوان رهبر واقعی اوپک، در سال ۲۰۱۵ با روسیه شریک شد تا هر دو کشور بتوانند قیمت نفت را کنترل کنند. این اقدام باعث خشم دولت بایدن شد..

به نظر می رسد عربستان توانسته است از گذشته خود درس بگیرد و با عملگرایی بیشتری به سمت اهداف تعیین شده ولیعهد جاه طلب خود در حرکت باشد. با گذشت شش ماه از جنگی که می رود دامن منطقه را بگیرد تاکنون عربستان خود را از آتش آن دور نگه داشته است. در صحنه بین المللی نیز با نزدیکی به شرق و رویکرد نه قهر و نه آشتی خود با ایالات متحده، توانسته است توازن را به نفع خود حفظ کند.





مرتضی، رضوانتر / یزوهشگاه میراث فرهنگی



## آرامستان های ایرانیان در داغستان روسیه



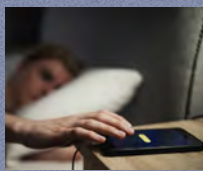
ماجرای زباله گردی که ۲ میلیارد تومان را به صاحبش برگرداند

رکورد سرعت شارژ در چین:  
به شارژ بزیند و فقط یک چای بخورید  
اتومبیل آماده ۴۰۰ کیلومترانندگی است!



چرا پوشیدن شلوار جین برای محیط زیست مضر است؟

آیا گوشی های هوشمند سلامت جسمی شما را به خطری اندازد؟



خزریک دریا است یا یک دریاچه؟



دانستنیهایی درباره ماه های میلادی



## آرامستان های ایرانیان در داغستان روسیه



خورشید همراه با شمشیر ذوالفقار (پرچم آن دوره تاریخی) دارد. آرامستان شهر ماخاچکالا، مرکز جمهوری داغستان، از جمله مکان هایی است که بسیار سالم مانده و سنگ هایی با نام شهرهای تبریز، اردبیل، سراب، خامنه، خلخال، زنجان و همچنین همدان، قزوین و کرمانشاه دارد. رضوانفر در این پژوهش به این نکته اشاره داشته است که بسیاری از نوادگان مهاجران پس از آزادی از حکومت شوروی، با روستاهای خود در ایران مرتبط شده و اقوام خود را یافته اند.

مربوط است، که در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی به دلیل مشکلات اقتصادی در ایران و نیاز روسیه به نیروی کار، به منطقه قفقاز جنوبی (گرجستان، ارمنستان، جمهوری آذربایجان) و قفقاز شمالی (داغستان، چچن، اوستیا و ...) مهاجرت کردند. براساس این پژوهش انجام شده، بسیاری از سنگ مزارها به مناطق آذری نشین ایران مربوط است و با وجود مشکلات معیشتی در ایران و ظلم برخی حکام، اما بیشتر سنگ ها تأکید بر کلماتی همچون ایرانی، نام شهر، نام روستا، همچنین استفاده از نماد شیر و

### ایستنا

عضو هیأت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی با شناسایی آرامستان هایی به نام ایرانیان در جمهوری داغستان روسیه، در پژوهشی از چگونگی تشکیل این آرامستان ها سخن گفت.

مرتضی رضوانفر - عضو هیئت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی - در این باره نوشته است: در جمهوری داغستان روسیه چندین آرامستان به نام ایرانیان در شهرهای خاسایورت، قیزلار، ماخاچکالا و... وجود دارد. این آرامستان ها به صدها هزار ایرانی



## ماجرای زباله گردی

### که ۲ میلیارد تومان را به صاحبش برگرداند

به گزارش اعتماد، این روزنامه با آن خانواده و فردی که طلا و دلارها را پیدا کرده، مصاحبه ای انجام داده است. پسر خانواده در مورد جزئیات آن روز می گوید: «سوم فروردین مادرم قصد داشت برای مسافرت به تهران برود. وسایلش را جمع کرد و طلا و دلارهایی که در خانه داشت را داخل کیسه گذاشت. یکی از نوه های کوچک او که نمی دانسته داخل کیسه طلا و دلار است،

دلارها در خانه نیست.

دو، سه روز بعد از جست و جوی خانواده یکی از کارمندان بانک با صاحب اموال تماس می گیرد و می گوید فردی کارت بانکی شما را پیدا کرده و ادعا می کند چیزهای دیگر هم در کنار کارت بانکی موجود است. خانواده به بانک مراجعه می کنند و آنجا با دادن مشخصات محتوای داخل کیسه طلا و دلارها را دریافت می کنند.

### اعتماد

سوم فروردین ۱۴۰۳ در شهرستان الیگودرز استان لرستان اعضای یک خانواده وقتی به تهران سفر می کنند متوجه می شوند طلا و دلارهایشان که بیش از دو میلیارد تومان ارزش داشته، همراه ندارند؛ بنابراین سریع به الیگودرز برمی گردند تا داخل خانه شان را بررسی کنند، اما وقتی خانه را جست و جو می کنند متوجه می شوند طلا و

کیسه را با زباله اشتباه می‌گیرد و آن را جلوی در خانه می‌گذارد.

او در ادامه می‌گوید: «یک شخص زباله‌گرد زباله‌ها را جمع کرده و رفته مثل همیشه نشسته و آن‌ها را از هم تفکیک کرده است. وقتی کیسه‌ای را که مربوط به ما بوده باز کرده با طلا و دلار روبه‌رو شده است و چون کارت عابریانک مادرم داخل آن کیسه بوده از روی آن مشخصات را برمی‌دارد. ابتدا به محله‌هایی که حدس می‌زده کیسه را از آنجا برداشته، مراجعه و پرس و جو می‌کند که خانه چنین شخصی با این نام کیست، اما چون اسم کوچک مادرم در شناسنامه چیز دیگری بوده همسایه‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. این فرد دو - سه روز به خانه‌های مختلف مراجعه کرده و مشخصات افراد خانه را پرسیده است! بعد مجبور شده به بانکی که مشخصات مادرم روی آن عابریانک بوده، مراجعه کند. به کارمندان بانک

گفته که صرفاً یک عابریانک پیدا کرده است. وقتی مادرم به همراه برادر دیگرم به بانک مراجعه کردند آن فرد به آن‌ها گفته چیزهای دیگری هم پیدا کرده که اگر آن‌ها ۲ مشخصات بدهند کیسه را تحویل‌شان می‌دهد. مادرم مشخصات طلاها را به او می‌دهد و کیسه را تحویل می‌گیرد. خودش برای مان تعریف کرده که برخی دوستانش به او گفتند این کیسه زندگی تو را عوض می‌کند پس بهتر است آن را برای خودت برداری، اما خب او قبول نکرده است. پدر این فرد مدیر فروش یک کارخانه بوده و بازنشست شده. یعنی این فرد از خانواده محترمی بوده، اما بعداً زندگی‌اش از هم پاشیده شده است.»

فردی که کیسه طلاها و دلار را پیدا کرده ۵۲ سال دارد. او به «اعتماد» می‌گوید: «آن روز زباله‌ها را جمع کردم و وقتی خواستم زباله‌ها را از

هم جدا کنم متوجه شدم داخل کیسه کلی طلا و دلار است. چند روزی این طلا و دلارها با من بود، اما، چون ما با نان حلال بزرگ شدیم، نتوانستیم کیسه را برای خودم بردارم. پدر و مادرم این‌گونه ما را راهنمایی کرده بودند که مال مردم، مال مردم است.»

او به سوالات آخر نیز پاسخ می‌دهد. \*با توجه به اینکه وضعیت مالی شما ضعیف است هر شخص دیگری جای شما بود امکان داشت طلاها و دلارها را به صاحب آن بازگرداند یا اصلاً ماجرا را پیگیری نکند. چه چیزی باعث شد شما آن را به صاحب مال بازگردانید؟  
بله، شما درست می‌گویید، اما طلاها و دلارها برای من نبود و من پیش خودم می‌گفتم این‌ها دست من امانت است و باید هرطور شده آن را به صاحبش بازگردانم. من هم مثل امانت به آن کیسه نگاه کردم.

### رکورد سرعت شارژ در چین:

## به شارژ بنزید و فقط یک چای بخورید اتومبیل آماده ۴۰۰ کیلومتر رانندگی است!



### عصر ایران

زیکر ۰۰۱ یکی از محصولات مهم و راهبردی جیلی است و اکنون با ارائه مدل ۲۰۲۴ زیکر ۰۰۱ این خودرو جذاب چینی یک رکورد جدید را به نام خود ثبت کرده و آن خودروی الکتریکی با سریع‌ترین شاخص شارژ در کشور چین است.

بالاترین تریم زیکر ۰۰۱ با باتری شرکت CATL به ظرفیت ۹۵ کیلووات ساعت عرضه می‌شود. فناوری شارژ سریع امکان تجدید قوای باتری از ۱۰ به ۸۰ درصد طی ۱۱ دقیقه و ۲۸ ثانیه را فراهم کرده که برای پیمایش ۴۷۳ کیلومتر کفایت می‌کند.

به عبارت دیگر ۱۱ دقیقه شارژ یعنی ۴۷۳ کیلومتر رانندگی و این یک رکورد چشمگیر در رده خودروهای الکتریکی است. البته برای رسیدن به این سرعت شارژ باید از تجهیزات سوپرشارژر مخصوص ۶۰۰ وات با نام زیکر

مثال در دمای منفی ۱۰ درجه نیز باتری طی ۳۰ دقیقه تا ۸۰ درصد ظرفیت تکمیل می‌شود. زیکر در نظر دارد تا ۱۰۰۰ ایستگاه شارژ فوق سریع را به ۹۰۰ ایستگاه کنونی در کشور چین اضافه کند.

قیمت زیکر ۰۰۱ از ۳۷۵۰۰ دلار آغاز و در بالاترین تریم به ۴۵۸۰۰ دلار می‌رسد.

وی ۳ (دمای ۲۶ درجه) استفاده شود. این سیستم شارژ طی ۵ دقیقه انرژی لازم برای پیمایش ۲۶۴ کیلومتر و طی ۱۰ دقیقه برای ۴۳۲ کیلومتر را در باتری ذخیره می‌کند. باتری جدید CATL مجهز به سامانه مدیریت دمای هوشمندی است که امنیت و کارایی سیستم طی شارژ را تضمین می‌کند. برای



## چرا پوشیدن شلوار جین برای محیط زیست مضر است؟



### عصر ترکیه

شاید لباس‌های جین جزء جدایی‌ناپذیر پوشش روزانه باشند، اما طبق تحقیقات جدید، حتی یک شلوار جین ساده نیز می‌تواند برای محیط زیست مخرب باشد. بر اساس مطالعه‌ای که توسط دانشگاه گوانگ‌دونگ چین انجام شده است، یک بار پوشیدن یک شلوار جین مد زودگذر، معادل ۱۰ کیلومتر رانندگی با یک خودروی بنزینی آلودگی تولید می‌کند.

محققان این مطالعه با بررسی چرخه عمر یک شلوار جین ساخت برند لیوایز و آلودگی زیست محیطی مربوط به آن از مرحله کشت پنبه تا زمان دفع نهایی آن، دریافته‌اند که برخی

شلوارهای جین مدهای زودگذر تنها ۷ بار پوشیده می‌شوند و میزان انتشار دی اکسید کربن آن‌ها ۱۱ برابر بیشتر از شلوارهای جینی است که به طور متداول استفاده می‌شوند. به طور میانگین، شلوارهای جین متداول ۱۲۰ بار پوشیده می‌شوند و در مجموع ۰.۲۲ کیلوگرم دی اکسید کربن تولید می‌کنند که ۴۸ درصد آن به شستشو، خشک کردن و اتو زدن لباس‌ها پس از خرید مربوط است.

در مقابل، شلوارهای جین در صنعت مدی که به سرعت تغییر می‌کند، ۹۵ تا ۹۹ درصد بیشتر کربن به‌جا می‌گذارند که ۷۰ درصد آن مربوط به تولید پارچه و الیاف و ۲۱ درصد مربوط به حمل و نقل آن‌ها از کارخانه به دست

مصرف‌کننده است. سرپرست این مطالعه، می‌گوید: «برای پاسخگویی سریع به روندهای مد، صنعت مد ترجیح می‌دهد از حمل و نقل هوایی استفاده کند که انرژی‌بر است و در نتیجه ۵۹ برابر بیشتر دی اکسید کربن تولید می‌کند.»

در سطح جهانی، صنعت مد زودگذر در سال ۲۰۲۰ حدود ۶۴.۵ میلیارد دلار ارزش داشت و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ به ۹۵ میلیارد دلار برسد. محققان معتقدند که این صنعت ۲۵ برابر سریع‌تر از برندهای مد متداول، مجموعه‌های جدید عرضه می‌کند که موجب افزایش مصرف بی‌رویه و تولید حجم انبوهی از زباله می‌شود.



## انسان‌ها خواهند توانست بیش از ۱۰۰ سال عمر کنند، اما چرا نباید؟

### یورونیوز

دانشمندان آمریکایی و چینی سال ۲۰۲۰ با استفاده از تکنیک‌های مهندسی ژنتیک توانستند طول عمر کرم‌های «نماتد» را تا پنج برابر افزایش دهند که می‌تواند کلیدی برای تحقیقات درباره افزایش طول عمر انسان باشد. با این حال برخی بر این باورند که طول

عمر زیاد شاید چندان هم خوب نباشد. کرم‌های «نماتد» به دلیل شباهت در برخی مدارهای ژنتیکی با انسان، اغلب در تحقیقاتی درباره روند پیری مورد آزمایش قرار می‌گیرند. اما از آنجایی که این کرم‌ها تنها چند هفته عمر می‌کنند، شاید تصور این‌که بتوان عمر انسان را هم با این روش ۵ برابر افزایش داد تا هر کدام

از ما بتوانیم ۵۰۰ سال زندگی کنیم، کمی دور از ذهن باشد. ما در حال حاضر بسیار بیشتر از اجداد شکارچی‌مان که پیش از ۴۰ سالگی بدرود حیات می‌گفتند، عمر می‌کنیم. با این حال برخی بر این باورند که شاید عمر فراتر از حد معمول برای انسان، چندان هم خوب نباشد.



آن‌ها استدلال می‌کنند که طول عمر فراتر از معمول می‌تواند منجر به افزایش جمعیت، نیاز به منابع بیشتر و در عین حال ایجاد زباله، انتشار کربن و آلودگی بیشتر در کره زمین شود.

این در حالیست که افزایش غلظت گازهای گلخانه‌ای، آلودگی میکروپلاستیک، آثار رادیواکتیو حاصل از آزمایش بمب اتمی و ده‌ها تأثیر فزاینده انسان بر محیط زیست باعث شده حال زمین خوب نباشد.

اما به نظر می‌رسد با افزایش طول عمر انسان، نرخ زاد و ولد کاهش می‌یابد. بهبود مراقبت‌های بهداشتی در چند دهه اخیر و افزایش طول انسان موجب شده است که افراد در سنین بالاتری فرزند آوری کنند و تعداد فرزندان‌شان نیز کمتر از گذشته باشد.

بنابراین جمعیت جهان مانند گذشته در حال رشد نیست و بسیاری از کشورهای ثروتمند

زیر ۷۰ سال و نرخ تولد بالاتر از دهه‌های اخیر بوده‌است.

بنابراین به شرطی که مردم فرزندان کمتری داشته باشند، شاید همه ما بتوانیم کمی بیشتر زندگی کنیم. تخمین زده می‌شود با افزایش امید به زندگی در بریتانیا، حدود یک سوم مردم تا ۱۰۰ سال عمر می‌کنند.

مانند، کشورهای اروپایی، با کاهش نرخ تولد و کاهش جمعیت روبه‌رو هستند.

مردم ژاپن از بالاترین میانگین طول عمر نسبت به دیگر مردم جهان برخوردارند. میانگین امید به زندگی در این کشور ۸۴ سال و نرخ زاد و ولد نزدیک به یک است. براساس داده‌ها امید به زندگی ژاپنی‌ها در سال ۱۹۶۰



## آیا گوشی‌های هوشمند

# سلامت جسمی شما را به خطر می‌اندازد؟

### یورونیوز

جسمی بیشتری داشتند. حالا این پزشک کتابی به زبان فرانسه تحت عنوان «گوشی‌های هوشمند می‌کشند» نوشته که در آن درباره تأثیرات منفی گوشی‌های هوشمند بر سلامت هشدار داده است و توصیه می‌کند که استفاده از آن را کاهش دهیم. او می‌گوید که همیشه درباره رابطه بین تلفن همراه و سبک زندگی بی‌تحرک کنجکاو بوده است. بسیاری از ما هنگام استفاده از گوشی‌های هوشمند روی یک صندلی یا کاناپه می‌نشینیم و گاهی دراز می‌کشیم. اگر یک ساعت بیشتر از تلفن همراه استفاده کنیم یعنی یک ساعت بیشتر نشستیم.

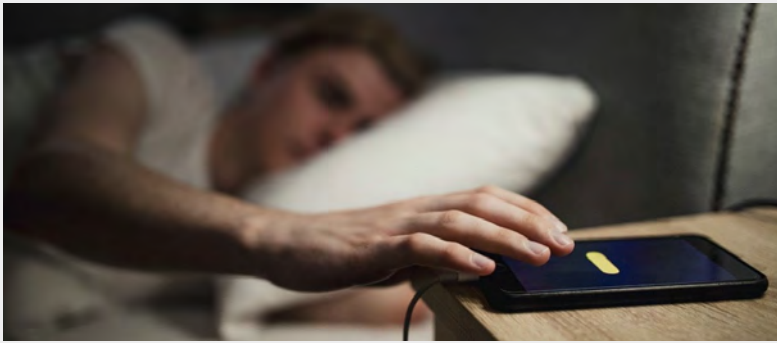
به گفته این پزشک مطالعات اخیر نشان می‌دهد که سبک زندگی بی‌تحرک یک عامل خطرناک برای بیماری‌های مزمن مانند دیابت، سکته، بیماری‌های قلبی، برخی سرطان‌ها و

دو سال پیش، یک پزشک در شهر برست فرانسه کمپینی راه اندازی کرد تا مردم را وادار کند که گوشی‌های هوشمند خود را زمین بگذارند.

یانیک گیلودو، پزشک ورزشی در مرکز بیمارستان دانشگاه برست (CHU)، می‌گوید که حدود سه چهارم از ۵۰۰ شرکت‌کننده در این چالش که مورد بررسی قرار گرفتند، نتوانستند استفاده از تلفن همراه خود را یک ساعت

در روز کاهش دهند. او می‌گوید با بررسی این افراد متوجه شده است که ۹۰ درصد از افرادی که موفق به کاهش استفاده تلفن همراه شده بودند، فعالیت





گیره است.

اندرو لپ، استاد دانشگاه کنت در ایالات متحده نیز که پیش‌تر مطالعه‌ای درباره رابطه تلفن همراه و میزان تحرک بدنی انجام داده، می‌گوید: «مابرسی‌های متعددی در خصوص بی‌تحرکی، فعالیت بدنی و استفاده از تلفن همراه انجام داده‌ایم. بدون شک افرادی که بیشتر از تلفن همراه استفاده می‌کنند زمان بیشتری را در حالت نشسته سپری می‌کنند.»

این استاد دانشگاه افزود کسانی که حین ورزش یا پیاده روی، با تلفن همراه صحبت می‌کنند یا پیامک می‌خوانند و ارسال می‌کنند، سرعت ورزش کردنشان هنگام استفاده از گوشی هوشمند کاهش می‌یابد.

در مطالعه‌ای که سال ۲۰۱۹ نتیجه آن در ژورنال «Digital Health» منتشر شد، آقای لپ و همکارانش نوشتند که استفاده زیاد از تلفن همراه می‌تواند منجر به پدیده‌ای شود که این محققان نامش را «سیب زمینی فعال

کانا» گذاشتند. به گفته این محققان، هرچند این افراد شرایط لازم برای فعالیت بدنی را دارند اما بسیار کم تحرک هستند. آقای لپ گفت که به طور کلی، نشستن طولانی مدت تأثیرات منفی بر سلامت دارد و کسانی که بیشتر از تلفن همراه استفاده می‌کنند در معرض خطر هستند.

این محقق همچنین یکی از نویسندگان مطالعه‌ای بود که به بررسی استفاده از فناوری دیجیتال بر روی شاخص توده بدنی (BMI) در نوجوانان پرداخته بود و نتیجه آن در سال ۲۰۲۱ منتشر شد. محققان در این مطالعه دریافته‌اند که میان فناوری دیجیتال و بروز این توده‌ها در نوجوانان ارتباط وجود دارد که «تا حدی ناشی از خواب ناکافی» است.

یانیگ گیلودو می‌گوید زمانی که سیاست‌گذاران به دنبال راه‌حلی برای جلوگیری از عدم تحرک فیزیکی فکر هستند باید کاهش استفاده از گوشی‌های هوشمند را نیز مورد توجه قرار دهند.

این پزشک توصیه می‌کند از تغییرات کوچکی مانند خاموش کردن تلفن در هنگام شام، ۴۵ دقیقه قبل از خواب و همچنین خاموش کردن آن در جلسات کاری شروع کنیم و به تدریج استفاده از تلفن همراه را کاهش دهیم.

پل الیوت، استاد امپریال کالج لندن، و همکارانش در مطالعه‌ای که اخیراً منتشر شده است، نوشتند که استفاده از تلفن همراه خطر ابتلا به سرطان مغز را افزایش نمی‌دهد.

این مطالعه که بزرگ‌ترین تحقیق چند ملیتی درباره تأثیرات تلفن همراه بر سلامت است از سال ۲۰۰۷ آغاز شده و محققان در آن ۲۵۰ هزار کاربر را مورد بررسی قرار داده‌اند.

به دلیل ماهیت این مطالعه استفاده کنندگان از تلفن همراه قبل از ابتلا به بیماری خاصی مورد بررسی قرار می‌گیرند و تا سال‌ها بعد زیر نظر قرار خواهند گرفت.

آقای لیوت گفت در این مطالعه علاوه بر سرطان مغز، طیف گسترده‌ای از بیماری‌های دیگر مانند سایر سرطان‌ها، بیماری‌های قلبی عروقی، بیماری‌های عصبی و بیماری‌های مربوط به باروری نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

## خزریک دریا است یا دریاچه؟

یورونیوز

به اندازه کشور ژاپن را در بر می‌گیرد. در منابع یونانی و ایران باستان حجم عظیم آب باعث شده تا خزر یک «اقیانوس» خوانده شود. این استدلال بیشتر با این واقعیت تقویت می‌شود که آب خزر شوری بالایی دارد، البته این پدیده در جنوب بیشتر از شمال است چرا که در نواحی شمالی میزان نمک به دلیل آب شیرین وارد شده از رودخانه ولگا کمتر است. علاوه بر این، با حرکت به سمت جنوب عمق آب

را به یک موضوع حساس تبدیل می‌کند. دریای خزر در نقطه‌ای بین اروپا و آسیا واقع شده و چندین کشور از جمله آذربایجان، ایران، قزاقستان، روسیه و ترکمنستان در حاشیه آن قرار گرفته‌اند. طول آن تا ۱۲۰۰ کیلومتر و عرض آن نیز تا ۴۳۵ کیلومتر برآورد می‌شود. سطح دریای خزر در حدود ۲۸ متر پائین‌تر از سطح دریاهای آزاد قرار دارد و مساحت کل آن تا ۴۲۰ هزار کیلومتر مربع می‌رسد که مساحتی

دریای خزر بزرگ‌ترین پهنه آبی محصور در خشکی جهان است، با این حال به دلیل ویژگی‌های خاص آن توافقی در مورد اینکه آن واقعاً یک دریا است یا یک دریاچه بزرگ وجود ندارد. هرچند چنین چیزی ممکن است به نظر یک سؤال پیش پا افتاده باشد، اما پاسخ آن پیامدهای ژئوپلیتیکی قابل توجهی دارد که آن



بیشتر می‌شود. در ناحیه شمالی آب می‌تواند تا عمق حدود ۵ تا ۶ متر برسد، اما در جنوب آب نهایتاً ممکن است تا هزار متر عمق داشته باشد. این ویژگی‌ها ممکن است باعث شود فکر کنید که ما قطعاً یک دریا را توصیف می‌کنیم، اما در این مورد این واقعاً یک مورد پیچیده است.

خزر ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که ما را کمی از دریا بودن دور می‌کند. اولین مورد ساده این است که خزر کاملاً محصور در خشکی و بسیار درون‌سرزمینی است. تنها راه دسترسی آبی به آن از طریق رودخانه ولگا است که از روسیه می‌گذرد و همچنین کانال‌هایی که آن را به دریای سیاه، دریای بالتیک و دریای آزوف متصل می‌کند.

اگرچه خزر محتوای نمک بالایی دارد، اما این نمک را از دریای آزاد دریافت نمی‌کند و در واقع از چندین رودخانه غیر از ولگا، از جمله رودخانه‌های اورال و کورا، از آب شیرین تغذیه می‌شود. تقریباً ۱۳۰ رودخانه به این دریا می‌ریزند که اغلب آنها از شمال غربی به دریا می‌پیوندند. بزرگ‌ترین رودخانه ورودی ولگا است که هر سال به‌طور متوسط ۲۴۱ کیلومتر مکعب آب وارد دریای خزر می‌کند. رودهای کورا ۱۳، اترک ۸،۵، اورال ۸،۱ و سولاک ۴ کیلومتر مکعب آب را سالانه وارد دریای خزر می‌کنند.

با وجود جریان ثابت ورود آب شیرین، سطح شوری در خزر به‌طور متوسط حدود ۱۲ قسمت در هزار (پی‌پی‌تی) است. این بدین معنی است که میزان آب شور بر آب شیرین غالب است، اما بسیار کمتر از یک دریای معمولی (که معمولاً سطح شوری آن در حدود ۳۵ پی‌پی‌تی است).

این ویژگی‌های منحصر به فرد، دریای خزر را تبدیل به زیستگاهی برای گونه‌های مختلف کرده است که با شرایط شور آن سازگار شده‌اند. اینها شامل ماهیان خاویار محبوب را تشکیل می‌دهند. فُک خزری با ظاهر منحصر به فردش نیز وجود دارد که فقط در اطراف این آب‌ها یافت می‌شود و کوچکترین عضو خانواده فُک‌های بی‌گوش است.

با این حال دریای خزر در معرض خطر آلودگی و

صید بی‌رویه است و درست به همین علت است که بحث تعریف مطرح می‌شود.

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، دریای خزر به دلیل وجود منابع نفت و گاز در داخل و اطراف آن به یک موضوع ژئوپلیتیکی کلیدی برای کشورهای اطراف تبدیل شده است. هر کشور همجوار دارای مناقشات داخلی بر سر آب‌های سرزمینی و برداشت منابع انرژی بوده که همه آنها به قیمت آسیب به محیط زیست تمام شده است.

آلودگی حاصل از استخراج نفت و گاز دریای خزر در ساحل آذربایجان، انتقاد سازمان‌های محیط زیستی را به دنبال داشته است

هر کشور مبالغ قابل توجهی را برای بهره‌برداری از منابع طبیعی این منطقه جهت تأمین اهداف اقتصادی خود سرمایه‌گذاری کرده است. در عین حال، جوامع ماهیگیری محلی و صنعت

توریسم نیز به نوبه خود به تجارت و فعالیت در این آب‌ها ادامه داده‌اند که هرچند امرار معاش ساکنان محلی را تأمین کرده، با این حال به لحاظ محیط‌زیستی به خزر آسیب زده است.

به همین دلیل است که موضوع دریا یا دریاچه بودن خزر قابل توجه است. عدم وجود یک توافق رسمی بین‌المللی باعث شده است تا فشار و تهدید قدرتهای بزرگ‌تر جای قوانین بین‌المللی را بگیرند.

تعریف دریای خزر به عنوان دریای مشروع اجازه می‌دهد آب‌های آن تحت همان اسناد بین‌المللی، که از اقیانوس‌ها و اکوسیستم‌های آبی جهان حفاظت می‌کنند، محافظت شود.

این در شرایطی است که کشورهای همسایه خزر در سال‌های اخیر به‌طور فزاینده‌ای از کنوانسیون‌های بین‌المللی خارج شده‌اند و این مسئله کار را برای چنین توافقی سخت می‌کند.

## نسل تازه تجهیزات خودرو؛

# شیشه لمسی با قابلیت دودی شدن و تبدیل به پرده سینما

یورونیوز

در نمایشگاه خودروی مونیخ (آوریل ۲۰۲۳) تازه‌ترین فناوری‌ها در عرصه ساخت خودرو به نمایش درآمد.

در این نمایشگاه شماری از معتبرترین سازندگان خودرو و شرکت‌های فناوری حاضر بودند و ابداعات تازه خود را به نمایش گذاشتند.

از آنجاکه سازگاری با محیط زیست در حمل‌ونقل بیش از پیش مهم شده، امروز کلمات «هوشمند» و «پایدار» بیش از همه به گوش می‌خورد.

لوران می‌او، کارشناس فناوری خودرو، و روزنامه‌نگار این حوزه می‌گوید: «لزوم هماهنگی صنایع با تغییرات آب‌وهوایی بیش از همیشه محسوس است. ماشین‌های برقی را همه‌جا می‌بینیم. بحث دیجیتال هم داغ است، به‌همین خاطر شرکت‌هایی نظیر ال‌جی و سامسونگ هم حضور دارند، و مسئله اتصال، فایو جی، و کلاود مطرح است، بناست سرِ کار و در خانه اتصال برقرار باشد.»

شرکت ژاپنی سکی‌سویی، تولیداتی برای صنایع مختلف از جمله صنعت حمل‌ونقل دارد، و خودروسازان اروپایی از دهه هشتاد میلادی

وقت برگشت فرد به رانندگی، محو می‌شود و شیشه به حالت عادی برمی‌گردد.

سکی‌سویی تولیدکننده فناوری شیشه جلوه‌های امروزی هم هست. کارخانه این شرکت در هلند نوعی نوار پلاستیکی می‌سازد که پروژکتورهای روبه‌بالا به‌واسطه‌اش اطلاعات را روی شیشه جلو می‌اندازند.

روئل فیلیپسن، مدیر بازاریابی این شرکت می‌گوید: «یکی از مشکلات پروژکتورهای روبه‌بالا محبوب‌بودن تصویرشان است. نوار تولیدی شرکت ما شکل خاصی دارد و وقتی لای شیشه جلو قرار می‌گیرد، زاویه درست را برای دید کاملاً واضح راننده فراهم می‌کند.

این ونوار میانی شیشه جلو نوعی عایق صوتی و حرارتی هم هست. وقت رانندگی سروصدای باد، موتور و چرخ‌ها را داریم. این نوار که عایق صوتی هم هست سبب می‌شود داخل خودرو خیلی، یعنی حدود پنج دسی‌بل، ساکت‌تر باشد. دیگر این که می‌توانیم روی همین نوار ذرات عایق حرارتی بگذاریم، کاری که داخل ماشین را خنک‌تر نگاه می‌دارد و مصرف تهویه را کمتر می‌کند.

مشتری آن بوده‌اند. مسئولان سکی‌سویی می‌گویند ۷۵ درصد خودروهای امروز اروپا از فناوری‌های این شرکت برخوردارند. امسال شیشه خودرو در کانون توجه بوده، و این مدل اولیه پنجره‌های خودروی آینده را نشان می‌دهد.»

یانای ماساشی، مدیر طراحی و تولید این شرکت می‌گوید: «این شیشه با تماس دست تغییر حالت می‌دهد و از حالت شفاف به حالت دودی درمی‌آید، و همچنین چون درهای خودرو دستگیره ندارند، امکان بازکردن در به‌وسیله موبایل و یا با تماس دست روی نقطه خاصی از شیشه را داریم.»

تازه‌ترین فن‌آوری‌های اطلاع‌رسانی داخل خودرو هم در این نمایشگاه به چشم می‌خورد. شرکت سکی‌سویی در حال ساخت نسل آینده نمایشگرهای جلوداشبورده است که اطلاعات را روی شیشه جلونمایش می‌دهند.

محصولات این شرکت می‌توانند اطلاعاتی نظیر تلفن و ساعت و رادیو را روی شیشه جلویاباورند، و در صورت رانندگی خودکار، شیشه جلورا به نوعی پرده سینما بدل کنند که در مواقع اضطراری یا



# دانستنی‌هایی درباره ماه‌های میلادی

## نی‌تاک

بسیاری از کاربران به دنبال تاریخ دقیق معادل خورشیدی (شمسی) ماه‌های میلادی هستند. شاید مناسبات بین‌المللی مختلف شما را وادار به دانستن این مهم نماید.

### ترتیب ماه‌های میلادی:

۱. ژانویه (January)
۲. فوریه (February)
۳. مارس (March)
۴. آوریل (April)
۵. مه (May)
۶. ژوئن (June)
۷. ژوئیه (July)
۸. اوت (August)
۹. سپتامبر (September)
۱۰. اکتبر (October)
۱۱. نوامبر (November)
۱۲. دسامبر (December)

تطبیق ماه‌های میلادی و خورشیدی

به طور کلی می‌توان ماه‌های میلادی و معادل آن‌ها را در سال خورشیدی با تقریب خوبی تطبیق داد. از آنجایی که تقویم میلادی و خورشیدی دقیقاً مانند هم نیستند، در برخی از سال‌ها یک روز تفاوت در تاریخ‌های ذکر شده بوجود خواهد آمد:

- ۱۱ دی تا ۱۱ بهمن ماه ژانویه
- ۱۲ بهمن تا ۹ اسفند ماه فوریه
- ۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین ماه مارس
- ۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت ماه آوریل
- ۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد ماه می
- ۱۱ خرداد تا ۹ تیر ماه ژوئن
- ۱۰ تیر تا ۹ مرداد ماه جولای
- دهم مرداد تا ۹ شهریور ماه آگوست
- ۱۰ شهریور تا ۸ مهر ماه سپتامبر
- ۹ مهر تا ۹ آبان ماه اکتبر
- ۱۰ آبان تا ۹ آذر ماه نوامبر
- ۱۰ آذر تا ۱۰ دی ماه دسامبر

تطبیق ماه‌های میلادی با فصل‌های سال برای آشنایی هر چه بیشتر اصطلاحات تقویمی

در زبان انگلیسی، باید بتوانید هر ۱۲ ماه سال را به درستی در فصل خود قرار دهید. به طور کلی ماه‌های میلادی در زبان انگلیسی به شکل زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

ماه‌های فصل بهار:

مارس: March

آوریل: April

مه: May

ماه‌های فصل تابستان:

ژوئن: June

جولای: July

آگوست: August

ماه‌های فصل پاییز:

سپتامبر: September

اکتبر: October

نوامبر: November

ماه‌های فصل زمستان:

دسامبر: December

ژانویه: January

فوریه: February



پرونده ماه

بازنشر گفتگو با زنده یاد فضل‌اله اشتیاقی در ۹۳ سالگی

# داستان شنیدنی نیریز





## امین رجبی / عابد نعمتی:

۱۰ سال از آن زمان می‌گذرد. هنوز هفته‌نامه عصر نی‌ریز منتشر می‌شد که گاه و بیگاه در تحریریه نوشته‌هایی بیشتر شعر از یک همشهری ناشناخته به دستمان می‌رسید که نام «فضل‌اله اشتیاقی» را بر خود داشت. اشعار آنچنان قوی نبود که قابلیت انتشار بیابد اما ویژگی‌هایی داشت که عجیب می‌نمود. اول حجم بالای آنها بود که گاه به ۵۰-۶۰ صفحه A۴ با طلق و شیرازه می‌رسید. دوم دستخط آن بود. اشعار را با درشت‌نی خوشنویسی می‌نوشت. و در آخر محتوای اشعار که بیشتر نصیحت و پند و دنیاگریزی و درس‌آموزی از گذر زندگی بود. اما وزن و ردیف و قافیه و فون شعر آن آنچنان قوی نبود که بخواهد در ردیف انتشار قرار گیرد.

هر از گاهی یک دفترچه مانند از اشعار به تحریریه می‌رسید و ما آنها را روی هم می‌چیدیم تا این که فهمیدیم سراینده این اشعار فردی است که حافظه‌ای قوی و آینه‌مانند دارد و با وجود کهولت سن، ویژگی‌های زندگی مردمان و وقایع ۹۰ سال پیش نی‌ریز را در ذهن دارد.

گفتیم گفتگویی کوتاه با چنین فردی می‌تواند جالب باشد اما نمی‌دانستیم که او صندوقچه‌ای ارزشمند و گنجینه‌ای گرانبها از زندگی مردمان نی‌ریز در کمتر از یک قرن پیش است که باید قدرش را بدانیم و دانستیم.

گفتگوها نه یک جلسه که حداقل ۷ تا ۸ جلسه به طول انجامید و او به گرمی در خانه ساده خود پذیرایمان شد و با وجود توان جسمی اندک اما با ذهنی حیرت‌انگیز به یاری‌مان آمد و مانند یک سینمای مستند، تاریخ زندگی در نی‌ریز را پیش رویمان به نمایش درآورد. آن زمان حاصل این گفتگوها را در ۶ شماره هفته‌نامه عصر نی‌ریز و ۳ شماره هفته‌نامه نی‌ریزان چاپ کردیم که با استقبال خوب همشهریان و مخاطبان روبرو شد.

۴ سال بعد از اولین دیدار و در مهر ۱۳۹۷ زنده‌یاد اشتیاقی تن به خاک و روح به افلاک سپرد و خاطرات و عکس‌ها و داشته‌های ذهنی‌اش را برای ما به جای گذاشت.

اکنون تصمیم گرفتیم بعد از ۱۰ سال همه آن گفتگوها را یکجا و در قالب «داستان شنیدنی نی‌ریز» در پرونده ماه نی‌تاک منتشر کنیم تا هم دسترسی آسان‌تری به آن باشد و هم برای آینده بهتر به جا بماند. توضیح لازم این که چون گفتگوها بسیار پراکنده بود، امکان موضوع‌بندی وجود نداشت و به همین خاطر مطالب تاریخی را پاراگرافی و با گذاشتن یک خط تیره در ابتدای هر پاراگراف آورده‌ایم.



## دوره‌ی رضاشاه پهلوی را خوب به یاد دارد

گلدسته‌های  
مسجد جامع  
کبیرگواه است  
که شب‌های  
ماه‌رمضان پدرم  
سه مرتبه با چراغ  
نفتی بالا می‌رفته و  
مناجات می‌خوانده

دختر و پسر با هم به  
مکتب می‌رفتیم

ماروی دلی حلی  
می‌نوشتیم؛ آن  
زمان کاغذ نبود. با  
مرکب می‌نوشتیم

کدام از شاگردان، هر چه را در کیسه‌هایشان (جیب‌هایشان) داشتند، در خمره خالی می‌کردند. آن زمان ۶ یا ۷ ساله بودم.

ملا، کتک که هیچ، فلک می‌کرد. من مبصر بودم. ملا چوپها و فلک را در خمره آبی می‌گذاشت. وقتی می‌خواست یکی را فلک کند، من پاهایش را می‌بستم. یک سر فلک را می‌داد دست من و سر دیگر دست خودش بود. با وجودی که نابینا بود، چوب را درست می‌آورد کف پای بچه‌ها. محل مکتب‌خانه کنار منبع آب محله امام مهدی بود و دختر و پسر با هم به مکتب می‌رفتیم.

از آن زمان خاطرات زیادی دارم مثلاً وقتی من مبصر بودم باید می‌رفتیم از آب‌انبار آب می‌آوردیم. آب انبار جلو مسجد ولیعصر بود. دوتا دختر و دوتا پسر ۴ سبوی داشتند و یکی هم خودم برمی‌داشتم و با هم به در آب‌انبار می‌رفتیم. من بالا می‌ایستادم و آن‌ها یکی یکی از پله‌ها پایین می‌رفتند و آب برمی‌داشتند. یک‌بار یکی از دخترها به نام بدری یزدانی دختر خواجه‌حسین که حالا فوت کرده رفت داخل آب انبار ولی ناگهان بیرون پرید و سبوی او به سبوهای ما خورد و همه‌ی سبوها شکست و همه زمین خوردیم. جریان از این قرار بود که در ظهر تابستان چون هوا گرم بود یک سگ رفته بود داخل آب انبار روی پله‌ها خوابیده بود. همین که بدری رفته بود داخل، سگ ترسیده بود و خواسته بود فرار کند که این اتفاق افتاد. ما هم گریه کردیم و برگشتیم مکتب. معلم گفت: فضل‌اله چه شده؟ گفتم: سبوها شکسته. گفت: پدر تو پولدار است و تو باید پول سبوها را بیاوری. هر سبویی یک شاهی بود. برگشتم خانه به پدرم گفتم و پدرم گفت: مگر سبوها را تو شکسته‌ای؟ گفتم: نه. گفت: ما پول همان یک سبوی را که دست تو بوده می‌دهیم.

– آن زمان فلک می‌کردند. یک ترکه‌ی اناری می‌گذاشتند کنار خمره‌ی آب که خشک نشود. فلک مثل یک دسته‌ی جوغن بود. پاها را می‌بستند به آن و یک طرفش را معلم می‌گرفت و سر دیگر آن را من که مبصر بودم. معلم ما کور بود ولی چوب را مستقیم می‌زد کف پا. – ما روی دلی حلی می‌نوشتیم؛ آن زمان کاغذ

فضل... فرزند عزیز اشتیاقی متولد ۱۳۰۰ خورشیدی. دوره‌ی رضاشاه پهلوی را خوب به یاد دارد. مهربان است و شوخ‌طبع؛ و در عین حال زُک و بی‌پروا. کنار دالان ورودی خانه، سنگ بزرگی کنار دیوار است که می‌گوید: «سنگ قبر خودم است. داده‌ام درست کرده‌اند و فقط تاریخ فوت را خالی گذاشته‌ام. کفنی‌ام بالای آن است. تاریخ فوت را هم خودم مشخص کرده‌ام که سال ۱۴۲۰ خورشیدی است. سال ۱۳۹۰ بود که از خدا تقاضا کردم تا سال ۱۴۲۰ زنده بمانم که تا الان سه سال از آن گذشته و ۲۷ سال بعدی را هم می‌گیرم. البته این‌ها شوخی است و همه‌ی ما یک آن ممکن است عمرمان تمام شود.»

– پدرم معتمد محل نی‌ریز بوده به نام «عزیز بقال» و ریاست اصناف را بر عهده داشته. گلدسته‌های مسجد جامع کبیر گواه است که شب‌های ماه‌رمضان پدرم سه مرتبه با چراغ نفتی بالا می‌رفته و مناجات می‌خوانده. مادرم دختر عموی پدرم بوده. پدرم زن دوم هم داشته و ۴-۵ خواهر و برادر از آن دارم. خود من هم دوتا زن داشتم که ۳ سال و نیم پیش هر دوتا در مدت ۲۴ ساعت فوت کردند. سر ختم اولی بودیم که زنگ زدند و گفتند بیاید که دومی هم فوت کرده. اولی ۹۰ سالش بود و دومی ۷۰ سال. – من ارتشی بودم و به همین خاطر تمام ایران را گشته‌ام و با تمام مذاهب نشست و برخاست کرده‌ام و ناهار و شام آن‌ها را خورده‌ام.

– مدرک پنجم ابتدایی دارم و سوادم در همان حد است. سال ۱۳۱۳ خورشیدی به مکتب رفتم و همان‌جا همه چیز را خوانده‌ام: قرآن، سعدی، حافظ، نهج‌البلاغه، امیرارسلان رومی، مختارنامه، هزار و یک‌شب همه را در مکتب خوانده‌ام. یک استادی داشتم خدا رحمتش کند. ملا میرزا محمدحسین که کور بود ولی نور بود. جد آقایان حسینی. در جوانی نابینا شده بود. همه کتابی از جمله: حافظ، سعدی، هزار و یک‌شب، قرآن و... را از برداشت و وقتی ما می‌خواندیم، اشتباهات ما را می‌گرفت. ما را روزی ۵ بار به نماز و می‌داشت. ۷ دختر و یک پسر داشت. من سه سال ملامکتی رفتم. زمستان که می‌شد، برایش زغال، انجیر و نان می‌بردیم. خمره اینها در خانه‌اش جدا بود و هر



بازنشست که شدم  
بیکارنشستم و  
رفتم تهران با پول  
بازنشستگی که ۲۰  
تومان بود از خیابان  
بوذرجمهری وسایل  
لوله کشی آوردم  
و به عنوان اولین  
لوله کش نی ریز  
شروع به کار کردم.  
آن زمان داشتند  
منبع آب نی ریز در  
محله امام مهدی  
فعلی را می ساختند  
و تازه چهارپایه اش  
را کار گذاشته  
بودند. دودهنه  
مغازه در گاراژ یگانه  
گرفتم و وسایل را  
ریختم آنجا. مردم  
هجوم می آوردند و  
التماس می کردند  
که برای آن ها لوله  
بکشم

نمود. با مرکب می نوشتیم.

لوح ما در مکتب یک تکه حلبی بود و مرکبمان را از فاطمه بیگم جسمانی می خریدیم که خودش به برخی زنان قرآن خواندن یاد می داد.

- من سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ خورشیدی که تازه مدرسه نزهت باز شده بود، به مدرسه رفتم.

معلم های آن مدرسه یکی آقای مصطفی قطبی بود. مدیر مدرسه هم طغرایبی بود که به او «مدیر» می گفتند. من ۲ سال آنجا مدرسه رفتم. خدا بیامرز مصطفی قطبی گفت: اشتیاقی ابیاششم متفرقه ثبت نام کن. گفتم: من نمی توانم. خلاصه رفتم پیش مدیر. مدیر گفت: این ریاضی اش ضعیف است و نمی تواند ششم بخواند. پنجم ثبت نام کند. ما پنجم متفرقه ثبت نام کردیم و در سال ۱۳۱۵ گواهی پنجم گرفتیم. بعد هم وارد ارتش شدم. البته بعد از آن بیکار ماندم و خیلی کتاب خواندم؛ کتاب های بزرگی مثل کلیله و دمنه، یا کتاب های جرجی زیدان. بچه های خودم لیسانس دارند ولی یک کلمه از این ها را نخوانده اند.

- هم کلاسی های من همه مرده اند. حتی سرباز های زیر دستم خیلی هایشان مرده اند. خیلی سرباز های من نی ریزی بودند که حالا نیستند. جهرم و شیراز که بودم بچه های نی ریز می آمدند زیر دست من. از جمله سرباز های من که فوت کرده اند، منوری، ضمیری، رفعتی، عابد تاش. بعضی ها هم زنده هستند مثل حسین گرمسیری یا بابایی.

- آخرین درجه ای من استوار یکم بود که دیگر خسته شدم و تقاضای بازنشستگی کردم و با ۲۰ سال خدمت بازنشسته شدم.

- من سال ۱۳۲۴ وارد ارتش شدم و خدمت را از هنگ باغ تخت شروع کردم. ۱۴ سال هم جهرم گروه بان بودم. بعد رفتم مه آباد و شیراز و نهایتاً سال ۴۴ بازنشسته شدم. یک سال از تبعید امام خمینی به ترکیه می گذشت که من بازنشسته شدم. آن زمان به قم رفته بودم که شنیدم امام را تبعید کرده اند.

- بازنشست که شدم بیکار نشستم و رفتم

تهران با پول بازنشستگی که ۲۰ تومان بود از خیابان بوذرجمهری وسایل لوله کشی آوردم و به عنوان اولین لوله کش نی ریز شروع به کار کردم. آن زمان داشتند منبع آب نی ریز در محله امام مهدی فعلی را می ساختند و تازه چهارپایه اش را کار گذاشته بودند. دو دهنه مغازه در گاراژ یگانه گرفتیم و وسایل را ریختم آنجا. مردم هجوم می آوردند و التماس می کردند که برای آن ها لوله بکشم.

- اول مخزن آب محله، و بعد مخزن آب فلکه (میدان ۱۵ خرداد کنونی) را درست کردند.

- در نی ریز سه تا تلمبه بود یکی دم در مسجد جامع کبیر لب رودخانه بود، یکی سرفلکه، و یکی هم در محله بود که متعلق به یک بهایی بود. این تلمبه ها با گاز و فیل کار می کرد. آب با فشار می رفت داخل مخزن و بعد در شبکه پخش می شد. کلر هم نمی زدند. لوله کشی را همین طوری یاد گرفتیم و پیش هیچ کسی کار نکردیم. ما آن زمان برای هر خانه یک شیر می گذاشتیم.

- اولین لوله کش نی ریز من بودم. بعد از آن لوله کش های دیگری مثل رفعتی، داوودی، مقبلی، نگهبان و صفاری شروع به کار کردند که هم پیش من آموزش دیدند و هم وسایل شان را من تأمین می کردم.

- لوله کشی آب از همان سال ها در نی ریز راه افتاد. آن زمان نه خیابانی بود و نه لوله کشی و نه برقی. یک آسیاب در کاروانسرای میز مسیح (کاروانسرای میرزا مسیح واقع در تقاطع جانبازان و ولیعصر) بود که روزها گندم آرد می کرد و شب ها هم برق می داد. کنار کوچه ها یک چوب کار گذاشته بودند و یک لامپ هم بالای آن نصب بود که اندازه ی یک کبریت نور می داد.

- قبل از آن چراغ نفتی بود. شهرداری چند مأمور داشت از جمله عباس آشپز یا احمد نامی بود که شب ها می رفتند و با چوب، چراغ نفتی ها را سر میخ آویزان می کردند. این چراغ ها را چراغ دریایی می گفتند و هر ۳۰۰ متر یکی نصب می شد تا معابر روشن باشد. اذان صبح این ها را جمع می کردند.

- در شهر آب لوله کشی نبود و محلات شهر

■  
**یک آسیاب در  
 کاروانسرای  
 میز مسیح  
 (کاروانسرای میرزا  
 مسیح واقع در  
 تقاطع جانبازان  
 و ولیعصر) بود  
 که روزها گندم آرد  
 می کرد و شب ها  
 هم برق می داد. کنار  
 کوچه های یک چوب  
 کار گذاشته بودند و  
 یک لامپ هم بالای  
 آن نصب بود که  
 اندازه ی یک کبریت  
 نور می داد.**

■  
**در دوره قحطی  
 نمی گذاشتند  
 کسی وارد باغ شود  
 می گفتند برگ های  
 شلغم را می خورید**

آنجا و گفت: دکان دار! یک خرده زغال بده. پدرم گفت: زغال برای چه می خواهی؟ گفت: شیخ گفته. پدرم گفت: شیخ گفته برو زغال مجانی بگیر؟ گفت: بله شیخ گفته. گفت: بگذار در دکان را ببندم با هم برویم مسجد ببینم شیخ گفته؟ این را یادم هست.

- سال قحطی را یادم هست. قبل از آن تمام این بیابان ها خار بود که کوزه گرها می آمدند و می کنند برای کوزه گری. از محله تا آباد زردشت همه باغ بود و بیابان؛ و فقط در آباد زردشت چند خانه بود. سال قحطی کار مردم به جایی رسید که تمام علف ها را می کنند و می خوردند. درخت بر انجیر در سال دو بار محصول می دهد. مردم بز زمستانه را می آوردند و می پختند و می خوردند. آرد نبود، گندم نبود، نانوبی ها یک بار جو (هر بار برابر با ۸۵ کیلوگرم) می خریدند و ۵ من آرد (OZZU= صمغ درخت) (هر من برابر با ۳ کیلوگرم) قاطی می کردند و با آن نان می پختند تا زیاد شود. آقای جلال حقیری اهل محله امام مهدی کنونی (پهلوی سابق) مقداری آرد خریدند بود یک انبار جو هم داشت. یک نانوبی هم روبروی مغازه اش بود. یک اسدا... نامی بود که صاحب آن نانوبی بود. می گفت: حاجی جلال یک بار جو بده تا کلو (COLU- نوعی نان محلی) درست کنیم بدهیم به مردم. دعوا می شد سر همین کلوها که با آرد درست می کردند.

طرف باغ شلغمی داشت و اگر کسی می رفت شلغم بخرد، از لای در پول را می گرفتند و برایش شلغم می آوردند. نمی گذاشتند کسی وارد باغ شود می گفتند برگ های شلغم را می خورید. پول را می گرفتند و شلغم را می ریختند داخل دستمال و از در باغ می انداختند بیرون. انجیر گران بود، نان گران بود. قحطی که افتاد گداخانه باز کردند. کاروانسرای میز مسیح (میرزا مسیح - واقع در چهارراه جانبازان کنونی) را کردند گداخانه و نصف کردند؛ نصفش برای زن ها و نصفش برای مردها. آن زمان من ۱۵ تا ۲۰ ساله بودم. مأمور گذاشتند آنجا و همه گذاشته بودند. برادر من نانوبی داشت. دستور دادند این نانوبی برای گداخانه نان گندم پخت کند. صبح نان ها را بار ۴ تا خر می کردند. ۴ تا ژاندارم همراه خرها

آب انبار داشتند. دم در مسجد جامع کبیر یک آب انبار بود که شیر داشت و به آن برکه شیر می گفتند. یک حمام هم کنار آن بود. پدرم در ماه های رمضان که مناجات می خواند و وقت نمی کرد به خانه بیاید آب بخورد، می رفت داخل حمام و از یک سبویی که در دالان حمام گذاشته بودند، آب می خورد و می رفت بالای گلدسته ی مسجد جامع و می گفت: «آب است و تریاک». مردم هم می گفتند: مش جلیل میگه آب است و تریاک.

یعنی کسی حق ندارد آب بخورد. اول این جمله را می گفت و بعد اذان می گفت.

- یک سنگ قبری دم در مسجد جامع کبیر بود که می گفتند قبر خواهر بهرام گور به نام فرخ است. دو شیر سنگی هم در دو طرف آن بود. چهار طاقی قشنگی هم داشت. به نظر من این سکه هایی که جلو مسجد پیدا شد متعلق به همین فرخ بوده. سنگ قبرش هم یادم هست که خیلی قشنگ بود. من بچه بودم و می رفتم روی این شیرها بازی می کردم.

- نریز در آن زمان بخشداری بود و زیر نظر فسا اداره می شد. آقای عرفان هم بخشدار بود. زمانی که من به مکتب می رفتم، نزدی و نامنی زیاد شد. ماشین نبود و قافله ها را غارت می کردند. دستور از شیراز آمد که آقای فاتح معاون دیوان است تا امنیت را برقرار کند. به همین مناسبت در نریز جشن گرفتند و سه روز و سه شب شهر را آینه بندی کردند که آقای فاتح معاون دیوان شده. به فاتح تفنگ دادند و مقداری بودجه که تفنگ چی بگیرد و حقوق هم بپردازد و مسیر عبور قافله ها از یزد تا شیراز را حفاظت کند.

- من سال شیخی اول را یاد ندارم؛ سالی که شیخ زکریا کوهستانی، از کوهستان داراب به بهانه ی مبارزه با بهائیت وارد نریز شد و دست به غارت زد؛ هم بهایی و هم مسلمان. آخر تفنگچی گرسنه بود و هر چه می دید غارت می کرد. سال شیخی دوم من ۷-۸ سالم بود. شیخ حسین انصاری پسر شیخ زکریا با تفنگچی هایش به نریز آمدند و مسجد جامع کبیر را گرفتند. یادم هست من از مکتب آمده بودم؛ پدرم گفت صبر کن در مغازه را ببندم و با هم برویم برای ناهار. در همین حین یک تفنگچی از مسجد جامع آمد



دمِ در مسجد جامع کبیریک آب انبار بود که شیر داشت و به آن برکه شیر می گفتند. یک حمام هم کنار آن بود. پدرم در ماه های رمضان که مناجات می خواند و وقت نمی کرد به خانه بیاید آب بخورد، می رفت داخل حمام و از یک سبویی که در دالان حمام گذاشته بودند، آب می خورد و می رفت بالای گلدستهی مسجد جامع و می گفت: «آب است و تریاک». مردم هم می گفتند: مش جلیل میگه آب است و تریاک. یعنی کسی حق ندارد آب بخورد. اول این جمله را می گفت و بعد اذان می گفت.

می رفتند که در مسیر کسی نان ها را نذر دد. به هر کسی یک نان صبح می دادند و یک نان پسین (pasin = «بعد از ظهر» در گویش نیریزی). قحطی به خاطر خشکسالی بود و بعد ملخ هم آمد. همان زمان دستور دادند آرد وارد نیریز بشود و به پدرم و منصوره دستور دادند که مسئول توزیع آرد باشند و به ازای هر ۳ شناسنامه یک چارک (به معنی یک چهارم و ربع = ۷۵۰ گرم) آرد بدهید که تقریباً می شد هر خانواده یک چارک. آردها را بالاغ به همراه ژاندارم وارد نیریز کردند و در حلوایی روبروی کاروانسرای حافظ (محل کنونی بانک ملی) پیاده کردند. یک حلوایی بزرگ بود که متعلق بود به پدر آقای سلامتی. منصوره شناسنامه ها را می خواند و پدرم آرد می داد. بعدها کم کم ترسالت شد و باران آمد و مردم از قحطی نجات پیدا کردند. حدود ۴-۳ سال قحطی شد. تمام مردم در بیابان دنبال علف بودند. اسم علف ها را هنوز یادم هست: گپه فلاغو که می گفتند توله، شلبک، تژشک. این علف ها را می پختند و می خوردند چون چیزی نبود که بخورند. شما اگر یک بز داشتی که نیم کیلو شیر داشت، ۱۰ مثقال آرد هم پیدا می کردی آرد و شیر درست می کردی می دادی به بچه ها بخورند. مردم می ایستادند سر پل کاکاسیاه و اگر کسی از بازار می آمد و کلو دستش بود او را لخت می کردند. حتی خاک اره می کردند داخل نان. کسی نمی داند «پل کاکاسیاه» کجاست. سر کوچهی غتایی که حالا پست خانه (اداره ی پست) است. همانجا را می گفتند پل کاکاسیاه ها.

- کاروانسرای سروی را به این دلیل می گویند «سروی» که یک درخت سرو بزرگ داخل آن بود. سال های ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ خورشیدی یک تگرگ آمد که هر دانه ی آن ۱۰ مثقال (تقریباً برابر با ۴۶ گرم) بود که زده به این درخت سرو و از ریشه انداختش. به اندازه ی سرو مسجد جمعه (مسجد جامع کبیر) بود.

- یک سال هم آبله آمد که من خودم گرفتم. من می رفتم مکتب. یک میرزا محمد کریم خانی بود که طبابت می کرد. همین یک نفر بود. دواخانه هم نبود. این میرزا محمد کریم، نیریزی

بود. کنار مسجد ولیعصر خانه داشت، بالای رودخانه. یک خر قبرسی هم داشت که خیلی خوشکل بود. یک نوکر هم داشت. دعوتش می کردند می رفت خانه ی مردم دوا می داد؛ دوا که نبود، با همین داروهای گیاهی مثل ریشه ی مگ (شیرین بیان)، یا پر سیاوش یا عناب یا گل گاوزبان مردم را درمان می کرد. اگر هم تشخیص می داد که طرف در حال موت است می گفت دست و پایش را ببندید که دارد می میرد. مرضی های نیریز را خوب می شناخت. یک بار میرزا محمد کریم خان یک جایی جلو مرا گرفت. من می خواستم بروم انبار تریاک پیش پدرم. انبار تریاک روبروی مسجد ولیعصر بود. گفت: تو پسر عزیز بقال هستی؟ گفتم: بله. گفت: بیا ببینم بیا بنشین اینجا. دستم را زد بالا و مرا آبله کوبی کرد.

- یک مدتی انبار تریاک همین جا بود. بعد آمدند گفتند ناامنی است و باید بروید در کاروانسرای میز مسیح. آنجا دو دهانه مغازه گرفتند و آنجا شد انبار تریاک که نگهبان هم داشت. تریاک ها را در دیگ نگهداری می کردند. تریاک آن زمان یک من ۱۵۰ تومان قیمت داشت. ۱۵-۱۰ گونی پول برای پدرم می آمد و با آن همه ی تریاک نیریز را می خرید که البته ۱۰ تا بار هم نمی شد. می گذاشتند گوشه ی بار یک ماشین و پدرم می برد اداره ی دخانیات شیراز در چهارراه زند تحویل می داد و برمی گشت. خودش هم از اداره ی دخانیات حقوق می گرفت. آنجا تریاک ها را می مالیدند و قلم می کردند. هر قلم ۴ مثقال بود که روی هر قلم یک کاغذ می زدند به نام «بندزل» که این تریاک دیگر آزاد می شد و هر جامی گرفتند، قاچاق نبود. خودم یادم هست که مغازه دارهای نیریز داخل مغازه تریاک می کشیدند. در همه ی مغازه ها توزیع می شد.

- یک زمانی انگلیسی ها به نیریز آمده بودند و در قلعه ی اس بی آر بودند. تریاک را می فروختند مثقالی ۵ شاهی و سوخته ی آن را می خریدند یک قران. هر کسی بیکار بود می رفت می نشست تریاک کشیدن. هم کیف می شد و هم یک چیزی گیرش می آمد. (با خنده)

■ قبل از آن چراغ نفتی بود. شهرداری چند مأمور داشت از جمله عباس آشپزیا احمد نامی بود که شب‌ها می‌رفتند و با چوب، چراغ نفتی‌ها را سر میخ‌آویزان می‌کردند. این چراغ‌ها را چراغ دریایی می‌گفتند و هر سه متر یکی نصب می‌شد تا معابر روشن باشد. اذان صبح این‌ها را جمع می‌کردند

■ سال قحطی کار مردم به جایی رسید که تمام علف‌ها را می‌کنند و می‌خوردند. درخت برانجیر در سال دوبار محصول می‌دهد. مردم بر زمستانه را می‌آوردند و می‌پختند و می‌خوردند

با این کار می‌خواستند مردم را معتاد کنند. من ۶-۵ سالم بود که انگلیسی‌ها آمده بودند و مردم می‌گفتند این‌ها سربازهای انگلیسی هستند. من جنگ آلمان را هم به یاد دارم. جنگ جهانی دوم ۱۲-۱۰ سالم بود و شیراز بودم. سر چهارراه زند ۸-۷ سرباز سرخ و سفید را دیدم که از یک مسافرخانه بیرون می‌آمدند. آلمان به ایران اسلحه داد؛ یک آنتن هم آوردند باغ تخت نصب کردند که آلمان را می‌گرفت. این دستگاه با نشادر تقویت می‌شد. یک شمع بود می‌گذاشتند داخل یک ظرف و نشادر پای آن می‌ریختند و نور می‌داد.

من دو بار پیاده رفتم شیراز و برگشتم. ماشین نبود. یک ماشین باری بود که یک تومان می‌گرفت و ما را می‌برد شیراز. دو روز راه بود. وقتی می‌رسیدیم باید می‌رفتیم حمام چون سرتاپایمان خاک بود. من پیاده که می‌رفتم ۳ روزه می‌رسیدم. با ماشین که می‌رفتیم دائم باید پیاده می‌شدیم و سنگ می‌گذاشتیم زیر لاستیک ماشین که می‌گفتند دنده ۵.

سیدعلی اصغر امام جماعت مسجد جمعه بود. بهترین درس من از زندگی انسانیت است. با مردم خوب باش، غیبت نکن، دزدی نکن، رشوه نگیر. من ۱۰ بار با فرماندهام دعوا کردم چون می‌گفت نان به سرباز نده بده به من، جیره به سرباز نده به من بده. من هم می‌گفتم من دزدی نمی‌کنم، اگر قرار باشد دزدی کنم خودم می‌خورم و به تو نمی‌دهم. انسان باش. من می‌گویم انسانیت درس همه‌ی پیامبران است. اگر می‌خواهی خدا را بشناسی، از سر خودت خدانشناسی کن. سر آدم یک هندوانه است که ۷ چشمه دارد که تلخ هست، شور هست، شیرین هم هست. این ۷ تا داخل یک هندوانه هست ولی هیچکدام مخلوط نمی‌شود. ۲ تا تلخ گوش است، ۲ تا شور چشم است، دو تا ترش بینی است و یک شیرین دهان است.

در ماه‌های محرم روحانیون نی‌ریز و استهبان مثل سیدعلی اصغر فقیهی، سیدمحمد فقیهی، سیدهدایت‌اله فقیه، آقای مجد، مؤید و شمس در نی‌ریز روضه‌خوانی می‌کردند. سیدعلی اصغر فقیهی و سیدمحمد فقیهی در مسجد جمعه نماز می‌خواندند.

مردم زمستان‌ها در شبستان مسجد جمعه نماز می‌خواندند و تابستان‌ها در صف کوچک (صحن کوچک). ماه‌های رمضان مردم انجیر خیس‌انده می‌آوردند، مویز می‌آوردند، شیر می‌آوردند، چایی بود، احیا می‌گرفتند و تا اذان صبح آنجا بودند. زمستان‌ها با هیزم و بخاری هیزمی مسجد را گرم می‌کردند. آن زمان من ۱۰ سال بیشتر نداشتم.

کنار پل حلوایی یک نفر به نام سید داوود دفن بود که روی قبرش پنجره داشت و مردم به آن قبر آهنی می‌گفتند و زیارت می‌کردند. زمانی که من بچه بودم، در همین نی‌ریز سالی ۹ ماه برف و باران بود. زمانی که خرمن‌ها را ۴ ماه بعد از عید (تیرماه) می‌کوفتند، چند نفر می‌رفتند از کوه برف می‌آوردند برای سر خرمن. حاجی برفی بود، یوسف برفی، محمد برفی و رضا برفی؛ که برف را از بالای کوه به کول می‌گرفتند و می‌آوردند سر خرمن و در قبال آن گندم می‌گرفتند. ۵-۴ ماه شب و روز برف و باران می‌آمد. حتی صدای «هوهو» رودخانه‌ی تارم تا شهر می‌آمد.

کاروانسرای سروی دو در داشت، یکی در غربی که مخصوص ورود حیوانات و الاغ و اسب و قاطر بود، یکی هم در جنوبی که مردم وارد می‌شدند. دو طرف دالان ورودی جنوبی، مغازه و تجارت‌خانه بود و لاری‌ها مغازه داشتند. اتاق‌های دور تا دور کاروانسرا هم مخصوص چارپادارها بود. کاروانسرای حافظ و میز مسیح (میرزا مسیح) هم فعال بودند. ورودی دالان هر کاروانسرا تجارت‌خانه بود. یکی از افرادی که در دالان کاروانسرای سروی تجارت‌خانه داشت، «سوخت لاری» بود. همان زمان که بچه بودم یادم هست آمدند در محله گفتند سوخت پارچه‌ی شلواری آورده متری ۲ ریال.

این سوخت لاری یک قلعه هم داشت که به قلعه‌ی سوخت معروف است و هنوز هم پابرجاست (نزدیک صادق‌آباد رودخور در بخش قطروه). سوخت در قطروه قنات داشت و زراعت می‌کرد. زمانی که سوخت قلعه داشت هنوز در رودخور و وزیره کسی سکونت نداشت. در پی طرح دولت که شاه می‌خواست عشایر را ساکن کند، با هلی‌کوپتر آمدند و



یک سنگ قبری دمِ درِ مسجد جامع کبیر بود که می‌گفتند قبر خواهر بهرام گوربه نام فرخ است. دوشیر سنگی هم در دو طرف آن بود. چهارطاقی قشنگی هم داشت. به نظر من این سکه‌هایی که جلو مسجد پیدا شد متعلق به همین فرخ بوده. سنگ قبرش هم یادم هست که خیلی قشنگ بود. من بچه بودم و می‌رفتم روی این شیرها بازی می‌کردم.

۵-۴ ماه شب و روز برف و باران می‌آمد. حتی صدای «هوهو» رودخانه‌ی تارم تا شهر می‌آمد

منطقه را بررسی کردند و همین منطقه‌ی رودخور را برای سکونت عشایر انتخاب کردند که عرب‌های داراب و فسا و عشایر بقیه‌ی جاها را آوردند و در این منطقه ساکن کردند.

یکی از آن‌ها پسر کلانتر بود که سرباز خودم بود به نام هوشنگ سهام‌پور. وقتی این‌ها را آوردند امکانات هم بهشان دادند: تلمبه، زمین، و ساختمان. سوخک قلعه را برای رعیت‌های خودش درست کرده بود. آن زمان سوخک با اهالی شکرویه داراب سر آب دعوا داشت که زد و خورد هم شد و ژاندرمری تیراندازی کرد و یک نفر کشته شد. شکرویی‌ها ادعای آب داشتند و می‌گفتند نمی‌گذاریم آب به اینجا بیاید ولی سوخک می‌گفت من اینجا ساختمان درست کرده‌ام و خرج کرده‌ام.

- آن زمان شادابخت ۴ باب آسیاب آبی داشت شامل: تکیه، کلو، زینی و کلانتری. خبار هم یکی بود. آبادزردشت هم ۳ آسیاب داشت به نام پایینی، میانی، و بالایی. من خودم در همه‌ی این آسیاب‌ها خوابیدم. گندم که می‌بردیم نوبت‌مان نمی‌شد و مجبور می‌شدیم بخوابیم. آسیابان‌هایش را هم یادم هست. درویش گلی، رضا گلی، عرب‌زاده. وقتی می‌رفتیم با خودمان نان هم می‌بردیم. وقتی هم که نان کم می‌آوردیم، آسیابان نان می‌پخت و به ما می‌داد و زمانی که گندم‌های ما آمد می‌شد ۲-۳ تا ماست آرد به جای نان‌ها برمی‌داشت. همان‌جا تنور داشت و با خار بیابان آتش می‌کرد و همان‌جا نان می‌پخت. آسیاب‌ها برج داشت و یک نفر شب‌ها نگهداری می‌داد؛ چون ناامنی بود و دزد می‌آمد. در آسیاب را می‌بستند؛ در آسیاب کلیددان داشت.

دزدها می‌آمدند آب آسیاب را هل می‌کردند (آب را هرز می‌دادند) تا آسیابان در را باز کند و بیرون بیاید. وقتی بیرون می‌آمد، آن‌ها داخل می‌شدند و گندم‌ها را می‌زدیدند. به همین دلیل وقتی آب هل می‌رفت کسی بیرون نمی‌آمد.

بعدها دزدها می‌آمدند و کلیددان را با آره می‌بردند. حتی همین آسیب خبار را همین‌طوری کردند و گندم‌ها را بردند. به همین خاطر آسیابان‌ها آمدند و دور زبانه را

آهن انداختند تا نتوانند آن را با آره ببرند. نگهبان بالای برج بود و وقتی دزد می‌آمد با یک شاخ بزکوهی بوق می‌زدند تا بقیه خبر شوند و بیایند. در همین آسیاب خبار، بوق می‌زدند تا مردم قلعه‌ی خواجه خبر شوند و با چوب و چماق بیایند کمک.

- هر محله‌ای یک تکیه داشت: محله، بازار، کیان، کوچه بالا. مردم در همین تکایا عزاداری می‌کردند. حتی تعزیه‌خوانی هم داشتند که حسین تو کلی نوحه و تعزیه می‌خواند. آن زمان من ۱۵-۱۴ ساله بودم.

- همین مسجد نو یک خرابه بود و بچه‌ها آنجا بازی می‌کردند. یک مشهدی یوسفی بود که پایین این خرابه مغازه باز کرد. مش یوسف شب خواب دیده بود که یک نوری در این زمین است. به همین خاطر آمدند مقداری آرد و عدس و لوبیا جمع کردند و در همین خرابه اجاقی کنندند و ۳-۴ دیگ بار کردند و آش «شُل بارون» پختند و آنجا شد «اجاق امام حسین». سال بعدی هم باران نیامد و این‌جا «دیگ‌جوش» دادند. چند سال دیگ‌جوش دادند. بعدها یک نجاری بود به نام «اکبر نجار» از یزد که با سلیمان مصباحی دوست بود. اکبر نجار از یزد به نریز آمد و گفت من یک نخل برای عزاداری مثل یزد برای شما درست می‌کنم. با کمک سلیمان نخل چوبی را درست کردند که نخل حاضر همان است.

- آن زمان دسته‌های سینه‌زن راه نمی‌افتادند چون تاریک بود. بعدها که برق پیدا شد و یک مقدار کمی معابر روشن شد، دسته‌ها راه می‌افتادند. روزهای تاسوعا و عاشورا، نخل و اژدها را بلند می‌کردند. اژدها دو تا بود یکی به نام «اژدها» (با یک مجسمه اژدها) و یکی به نام «شده» (یک غلم که چندین اژدهای کوچک دور آن بود). هر کدام را یک نفر قوی هیکل بلند می‌کرد. نخل را هم ۳۰-۲۰ نفر بلند می‌کردند که خیلی سنگین بود و ۳-۲ نفر روی آن می‌رفتند و نوحه می‌خواندند. نخل را حرکت می‌دادند و به کاروانسرای سروی می‌رفتند و آقاپان می‌آمدند و روضه می‌خواندند.

- آن زمان ولیمه ماه محرم نبود و برای ناهار تاسوعا و عاشورا، همه می‌رفتند خانه‌ی خودشان. نذری جمع می‌کردند؛ هرکسی

■  
 زمانی که من به  
 مکتب می رفتم،  
 دزدی و ناامنی زیاد  
 شد. ماشین نبود  
 و قافله‌ها را غارت  
 می کردند. دستوراز  
 شیراز آمد که آقای فاتح  
 معاون دیوان است  
 تا امنیت را برقرار کند.  
 به همین مناسبت در  
 نیریز جشن گرفتند  
 و سه روز و سه شب  
 شهر را آینه بندی کردند  
 که آقای فاتح معاون  
 دیوان شده. به فاتح  
 تفنگ دادند و مقداری  
 بودجه که تفنگ چپ  
 بگیرد و حقوق هم  
 بپردازد و مسیر عبور  
 قافله‌ها از یزد تا شیراز را  
 حفاظت کند

این خار شاخه‌های بزرگی داشت که خار دور آن بود.

- در نیریز چندین گروه «لوتی» بودند که هر گروه یک میمون و یک انتر و دو سه تا رقاچه داشت. رقاچه‌ها مرد بودند و لباس زنانه می پوشیدند و تئاتر بازی می کردند و نمایش می دادند. به اینها لوتی می گفتند. لوتی‌ها زمان برداشت انجیر، داخل انجیرها می گشتند و از مردم انجیر می گرفتند. وقتی یک خانواده صاحب پسر می شد، این‌ها می رفتند دم در خانه و ساز و نقاره می زدند و می گفتند ما آمده ایم سه روز و سه شب عروسی کنیم.

حال یا باید صاحبخانه پول می داد و آن‌ها را روانه می کرد و یا کوتاه می آمد و آن‌ها سه روز و سه شب روی پشت بام خانه ساز و نقاره می زدند. اگر هم قبول نمی کرد، به او بد و بیراه می گفتند.

- آقای هاشمی رفسنجانی یک بار به نیریز آمد و به منبر رفت. من خودم دعوتش کردم و با هم به باغ رفتیم.

- هر سال به مدت ۲ ماه در محرم و صفر، روحانیون را از یزد یا جاهای دیگر به نیریز دعوت می کردم و در منزل خودم اسکان می دادم تا روضه بخوانند. خانه‌ی ما ۴ اتاق داشت و در هر اتاق دو تا سه روحانی ساکن بودند. بعد ۲۸ صفر غذا می پختیم و آن‌ها کارشان تمام می شد و می رفتند.

- در عید نوروز مردم تخم مرغ رنگ می کردند؛ کماچ و کلوچه می پختند؛ آش ماست، آش جو و شیر برنج درست می کردند. دید و بازدید هم مفصل بود. من سواد داشتم و یک عده خواهان من بودند و شب‌ها می رفتم و تا سحر برایشان کتاب‌ها و داستان‌های فلک ناز می خواندم یا امیرارسلان رومی، حیدرنگ، حسین کرد شبستری، هزار و یک شب و غیره. چراغ نفتی یا روغنی را روشن می کردیم و من پای چراغ برای آن‌ها می خواندم تا دیر وقت.

- حالا می گویند مردم امشب پلو می خورند رفت تا فردا شب؛ ولی قبلاً می گفتند این عید تا آن عید. مردم فقط عیدها پلو می خوردند. برنج یک من ۳ قران بود، روغن یک من ۱۸ قران، و کره یک من ۱۸ قران بود، همه چیز ارزان بود ولی مردم پول همین را هم نداشتند. کارگر

چیزی می داد و می پختند و افراد می آمدند یک کاسه می گرفتند و می رفتند. اگر ظرف هم نداشتند، می ریختند داخل پیراهن‌شان و می بردند. حتی من دیدم طرف آش ریخته بود داخل پیراهنش و می برد و همین طور آب داغ روی بدنش می ریخت و می رفت.

- ماه محرم شب‌ها وسط محوطه‌ی همین اجاق امام حسین (مسجد نو) هیزم آتش می کردند برای روشنایی. یک «مشهدی قنبر» هم بود که می آمد آنجا «ساز و نقاره» می زد تا مردم جمع شوند برای عزاداری. مردم می آمدند دور آتش سینه می زدند و یک نفر هم وسط می ایستاد و با صدای بلند نوحه می خواند. این برنامه از اول ماه محرم تا آخر صفر ادامه داشت.

- مدت‌ها بود باران نمی آمد. ما رفتم روی «کوه سرخه» دعای باران خواندیم. باران نیامد. همان زمان شنیدم این مشهدی قنبر رفته بالای کوه سرخ، همینطور ساز و نقاره زده تا باران آمده. مشهدی قنبر دوست خود من بود. خدا رحمتش کند آدم خوبی بود؛ دائم می آمد داخل انجیرستان پیش من.

- از آسیاب پایینی آباد زردشت تا «دروازه‌ی شنبیدی‌ها» (شنبه‌ای‌ها) گدا می نشست و هر کس عبور می کرد از او انجیر می گرفتند؛ به حدی که وقتی عصر می خواستند بروند خانه هر کدامشان ۲ من انجیر داشتند. مردم دست به خیر بودند و همه چیز برکت داشت. مثل الان نبود که حتی به خود صاحب ملک هم انجیر نمی رسد.

دروازه‌ی شنبیدی‌ها در خیابان خلیج فارس کنونی پایین تر از درخت چنار بود. این شنبیدی‌ها اهل جای دیگری بودند و اینجا سکونت پیدا کرده بودند.

- کم کم، چراغ روغنی راه افتاد که با روغن کُهرْک (کُزْزک. در گویش مازندرانی نوعی میوه کوچک و سفت) و روغن خشخاش روشن می شد. روغن‌ها را از حلوایی می خریدیم. اگر کسی پول داشت روغن می خرید و اگر نداشت می رفتند از بیابان نوعی خار می آوردند که چوب آن چرب بود (مثل شمع) به نام «کیم خری». این خارها را برای روشنایی می سوزاندند و چوب‌های سوخته را به الاغ می دادند می خورد.



قحطی که افتاد  
گداخانه باز کردند.  
کاروانسرای میز  
مسیح (میرزا مسیح  
- واقع در چهارراه  
جانبازان کنونی)  
را کردند گداخانه؛  
نصفش برای زن‌ها و  
نصفش برای مردها  
بود. آن زمان من ۱۵ تا  
۲۰ ساله بودم. مأمور  
گذاشتند آنجا و همه  
گدا شده بودند. برادر  
من نانوائی داشت.  
دستور دادند این  
نانوائی برای گداخانه  
نان گندم پخت کند.  
صبح نان‌ها را بار  
۴ تا خر می‌کردند. ۴ تا  
ژاندارم همراه خرها  
می‌رفتند که در مسیر  
کسی نان‌ها را نذرند

ارزان بود سه روز کار می‌کرد ۲ قران می‌گرفت.  
کفش نبود، ملکی بود. ملکی می‌خریدی ۸  
قران بعد ۲ قران می‌دادی مثل اسب آن را نعل  
می‌کردند. نعل آهنی درست می‌کردند و کف  
ملکی می‌کوبیدند تا وقتی می‌خواهی بروی  
کوه کف آن ساییده نشود. لباس کم بود. لباس  
زن‌ها ساده بود. یک نفر در محله بود که روی  
لباس زن‌ها گل و بُته می‌زد.  
- در عروسی‌ها ساز و نقاره و واسونک و  
رقص‌های محلی بود. لوتی‌ها عروسی را گرم  
می‌کردند. بعدها که چراغ توری آمد، ۴ تا چراغ  
را می‌گذاشتند داخل سینی و یک نفر آن را  
روی سرش می‌گرفت و حرکت می‌کرد.  
برای سینه‌زنی هم همین‌طور بود و کسی  
که چراغ روی سرش بود، چرخ هم می‌خورد.  
چراغ توری ۱۰۰ تومان بود.  
- زن‌ها لباس قری می‌پوشیدند؛ از این  
لباس‌هایی که الان عشایر می‌پوشند. روسری  
هم سرشان می‌کردند. بعدها سرانداز پوشیدند  
که چادر امروزی است. بعدتر هم رنگ آن  
مشکی شد. مردها هم شال و قبا می‌پوشیدند.  
کلاه پُخ و شش گوشه و بیضه مرغی سرشان  
می‌گذاشتند. جنسش هم از کرک بود؛ البته  
نه کرک‌های ژاکتی؛ بلکه کرک‌هایی بود از  
جنس پشم که نرم بود و با نمذ فرق می‌کرد.  
این‌ها را در نیریز درست می‌کردند. در بازار  
ملکی دوزی نزدیک کاروانسرای سروی ۸-۷  
تا کلاه‌مال بود و بقیه ملکی دوز بودند. این  
کلاه‌مال‌ها، کلاه می‌مُشتند (می‌مالیدند).  
- محله‌ی امام‌مهدی کنونی (پهلوی سابق) هم  
بازار ملکی دوزی داشت که از مسجد ولیعصر تا  
پل کاکاسیاه‌ها (سرکوچه پست کنونی) بود.  
یک کوچه بود که دوطرفش ملکی دوزی بود.  
خیابان نبود. سال ۴۴ که من بازنشسته شدم،  
خیابان کشیدند.  
- آقای متوسل که در شهرداری بود و بازنشسته  
شد، ۱۵-۱۰ ساله بود که به نیریز آمد.  
دامادشان مهندس بود و او را همراه خودش  
به نیریز آورد. این مهندس برای آسفالت  
خیابان‌های نیریز آمده بود. متوسل اسم  
کارگرها را می‌نوشت.  
- دم در کاروانسرای سروی در ضلع جنوبی

کاروانسرا، محوطه‌ی خیلی بزرگی بود که چهار  
دور آن مغازه بود. از مغازه‌ی اصغر شیرازی  
(نانوائی میدان ۱۵ خرداد) و مغازه افتخاری تا  
حمام حافظی این‌ها همه یک محوطه‌ی بزرگ  
بود تا مسجد نظریگی (امام حسن کنونی) که  
بازار بود و اطراف آن مغازه و تجارتخانه بود.  
- پشت مسجد جمعه یک گود خیلی بزرگ  
بود که حدود ۳۰ متر بود و داخل آن زراعت  
می‌کردند و درخت نشانده بودند. برای ساخت  
مسجد از همین جا گل برداشته و مسجد را  
درست کرده بودند، و بعدها آن را پر کردند. زمان  
طغرایبی مدیر که رئیس اوقاف شد، دستور داد  
پشت صف بزرگ مسجد (پشت صحن اصلی)  
آجرها را برداشتنند و سنگ‌چین کردند تا  
استحکام صف حفظ شود.  
- نیریز دو تا بازار ملکی دوزی داشت: یکی  
کنار کاروانسرای سروی که هنوز هم بقایای  
آن موجود است و سرپوشیده بود، و یکی هم  
از مسجد ولیعصر تا پل کاکاسیاه‌ها که کوچه  
پست فعلی است. این بازار یک کوچه‌ی رو باز  
بود که یک قسمت آن مغازه بود و یک قسمت  
هم بیشتر خانه بود. مغازه‌ها، هم ملکی دوزی  
بود و هم کلاه‌مالی. اسامی این ملکی دوزها  
را هم یادم هست: مشهدی حیدر، ملارضا  
احسان‌الهی، مشهدی حاجی، فضل‌اله،  
اسماعیل توفیق، عباس‌خان، حافظ سرداری،  
و سید محمد بینش. اسامی ملکی دوزهای  
بازار ملکی دوزی کنار کاروانسرای سروی را  
نمی‌دانم.  
- این همه ملکی دوزی، برای نیریز و اطراف  
آن تولید می‌کردند. آن زمان زن و مرد ملکی  
می‌پوشیدند. قیمت هر جفت ملکی ۸ قران  
بود. هر ملکی دوز، روزی دو جفت ملکی  
می‌دوخت. شیوه‌کش جدا بود و تخت ملکی را  
آماده می‌کرد. کف آن از لته (تکه‌های پارچه  
یا لباس) بود. لته‌ها را می‌کوفتند و رشته‌رشته  
برش می‌دادند و بعد با چرم به هم می‌دوختند.  
با درفش داغ این‌ها را سوراخ می‌کردند و با بند  
چرمی آن‌ها را می‌دوختند. هر جا هم ساییده  
می‌شد و قران می‌دادی آن را نعل می‌کردند.  
چرم را از جای دیگری می‌آوردند، و استاد  
ملکی دوزی هم این‌ها را می‌دوخت. برای



کاروانسرای سروی را به این دلیل می‌گویند ((سروی)) که یک درخت سرو بزرگ داخل آن بود. سال‌های ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ خورشیدی یک تگرگ آمد که هردانه‌ی آن ۱۰ مثقال بود که زد به این درخت سرو و از ریشه انداختش. به اندازه‌ی سرو مسجد جمعه بود

آبادزردشت ۳ آسیاب داشت به نام پایینی، میانی، و بالایی. من خودم در همه‌ی این آسیاب‌ها خوابیدم. گندم که می‌بردیم نوبت مان نمی‌شد و مجبور می‌شدیم بخوابیم

تعزیه شمر می‌شدند.

- در زمان قدیم «نظر تنگ» (چشم شور) کم بود. من از یکی از این‌ها داستان‌هایی دارم که شنیدنی است. پسرش تعریف می‌کرد که در «گلو شربو» (چشمه‌ای واقع در دامنه‌ی کوه قبله ضلع شمال شرقی تارم) انجیر داشتند. می‌گفت رفته بودیم انجیرهایمان را جمع کنیم. یک گله شکار آهو و پازن دیدیم که در رگ کوه رد می‌شد. یکی از این‌ها پازن بزرگی بود که شاخ‌های بزرگ داشت و جلو گله می‌رفت. آن شخص می‌گفت: پدرم تا این را دید گفت: «نگاه کن انگار قاطر است.» به محض این که این را گفت، پازن از همان بالا افتاد پایین. پسرش گفته بود بروم یک مقداری گوشت آن را بیاورم ولی پدر گفته بود برای این دیگر گوشتی نمانده. یعنی من آن را نظر کرده‌ام و گوشت آن خوردنی نیست. خودش هم می‌دانست که چشم شور دارد.

دومین داستان در خیابان «اهر» اتفاق افتاد. البته دلیل این که به آنجا خیابان اهر می‌گویند این است که آنجا یک درخت اهر بزرگ بود که بعدها خشک شد. این آقا که نظر تنگ بود نشسته بود لب‌جوی آب و ۴-۵ نفر هم آنجا نشسته بودند. من ۱۴-۱۵ سال داشتم و پشت سر این‌ها بازی می‌کردم. یک آقای بود که دوتا زن داشت: زری و مری (زهرا و مریم). مریم آمد از آب انبار برای گاوهایشان آب ببرد دوتا حلب هم داشت. حلب‌ها را که آب کرد، این شخص نظر تنگ گفت: «این زن ۱۰ کیلو استخوان است دو تا ۵ من آب را چطوری می‌برد برای گاوهایشان؟!»

این زن امشب رفت خانه خوابید صبح گفتند مریم مرده. این هم داستان دوم. این داستان سوم. یک علی بود نوکر منصوری. این علی به زراعت منصوری رسیدگی می‌کرد. همیشه علی می‌آمد از جلو مسجد نور می‌شد. علی قد کوتاهی داشت ولی چاق بود. این شخص نظر تنگ هم نشسته بود. گفت: «نگوید این علی باد و ورم است؛ این آدم، گوشت و پلوه‌های منصوری را خورده و چاق شده.» امشب علی رفت خانه فردا خبر آوردند علی نوکر منصوری سخته کرده.

همین یک ملکی، ۱۰ نفر کار می‌کردند و کلی اشتغال ایجاد می‌شد. حالا کفش را مستقیم از خارج و چین می‌آوردند و اصلاً به درد نمی‌خورد. یک ملکی برای ۶ ماه تا یک سال دوام داشت؛ آن هم برای کارهای آن زمان. مزد ۵ روز یک کارگر می‌شد یک جفت ملکی.

- جای منبع آب در مرکز شهر یک «واشدگاه» (جای وسیع و پهن) بود که اطرافش مغازه‌ی آهنگری بود. یک سقاخانه هم بود که الان هم یک آب‌خوری جای آن است. ورودی بازار ملکی دوزی هم در این «واشدگاه» بود. یک مسجد هم در این بازار بود.

- من بچه که بودم اینجا باغ داشتیم. همین جا در آسیاب آبادزردشت یک درخت بود و آبی هم جاری بود. یک آقای گله گوسفند داشت. گوسفندها که می‌آمدند سر آب، آهوها هم می‌آمدند داخل گله رد می‌شدند و می‌رفتند. شکار خیلی زیاد بود. اما به تدریج جمعیت این‌ها کم شد. حالا یا به دلیل ملخ‌خواری بود، یا خشک‌سالی، و یا افراد نادانی که این‌ها را شکار کردند و امروز اثری از آن‌ها نمی‌بینیم. حتی اتفاق می‌افتاد که از روی تفریح، ۱۰ تا آهو شکار می‌کردند و آتایش را می‌بردند.

- در نریز سه هیئت اصلی عزاداری بود؛ یکی محله و یکی بازار و محله کیان، بقیه هم کوچک‌تر بودند مثل کوچه بالا و آبادزردشت. اینها که بزرگ‌تر بودند نخل و کجاوه داشتند. شب تاسوعا و روز تاسوعا تکیه‌ی محله می‌رفت بازار و در حیاط خانه‌ی معاون‌الدیوان عزاداری می‌کردند. خانه‌ی معاون‌الدیوان که دارالحکومه هم بود در مرکز شهر قرار داشت. (ضلع شمالی این ساختمان میدان ۱۵ خرداد حد واسط خیابان قدس و طالقانی بود. ضلع شرقی آن خیابان قدس تا بانک ملت، ضلع جنوبی آن کوچه مدرسه نزهت و ضلع شرقی آن مغازه‌های روبروی کانون پرورش فکری کودکان تا پاساژ لاله سرخ و تقاطع خیابان طالقانی بود.) شب عاشورا هم بازاری‌ها می‌رفتند محله و روبروی مسجد جامع کبیر عزاداری می‌کردند. سردسته‌های تکیه محله یکی پدرم بود و یکی مرحوم حسین توکلی پدر مرحوم محمود توکلی. محمد امراله و مصطفی فایض هم در

یک  
میرزا محمد کریم خانی  
بود که طبابت می کرد.  
همین یک نفر بود.  
دواخانه هم نبود.  
این میرزا محمد کریم،  
نی ریزی بود. کنار  
مسجد ولی عصر خانه  
داشت، بالای رودخانه.  
یک خرقبرسی هم  
داشت که خیلی  
خوشکل بود. یک نوکر  
هم داشت. دعوتش  
می کردند می رفت  
خانه ی مردم دوا  
می داد؛ دوا که نبود،  
با همین داروهای  
گیاهی مثل ریشه ی  
مک (شیرین بیان)،  
یا پرسیاوش یا عناب  
یا گل گاوزبان مردم  
را درمان می کرد. اگر  
هم تشخیص می داد  
که طرف در حال موت  
است می گفت دست  
و پایش را ببندید  
که دارد می میرد.  
مریضی های نی ریز را  
خوب می شناخت

داستان چهارم. من در تعزیه های ماه محرم  
وقتی بچه بودم با پدر حسین کیمیایی نقش  
دو طفلان مسلم را بازی می کردیم. وقتی بزرگ  
شدم نقش امام حسین<sup>(ع)</sup> در ماجرای شهادت  
امام حسن<sup>(ع)</sup> را بازی می کردم.

در یکی از سال ها قرار شد محمد امراله (محمد  
مستفیضی) شمر شود. وقتی به او پیشنهاد  
دادند، گفت: اگر اسب «اللی» (اله علی) را به من  
بدهید، قبول می کنم. اله علی ژاندارم بود و اصالتاً  
ترک. او یک اسب بسیار قوی و وحشی داشت  
که خیلی دوستش می داشت. بالاخره اله علی  
قبول می کند و اسب را می دهد. اسب را آوردند  
و محمد امراله سوار شد. دم در مسجد جمعه،  
اسب چهار دست و پا بالا می پرید. تعزیه اجرا  
می شد و کاروان با اسب و شتر و اسرا در حال  
حرکت بود. من هم دو طفلان مسلم بودم و شمر  
هم سوار بود. جمعیت هم زیاد ایستاده بود و  
تماشای کرد.

در همین حین اسب، صاحبش را دید و چهار  
دست و پا بالا رفت و شیبه کشید. آن شخص  
نظرتنگ هم آنجا بود و گفت: «در این شلوغی  
چطور این اسب، صاحبش را دید!»

خلاصه ما به بازار رفتیم و برگشتیم و تعزیه تمام  
شد. شمر هم پیاده شد و اسب را بردند و تحویل  
دادند. همین که اسب وارد خانه شد، افتاد و تلف  
شد.

این اله علی هم که فهمیده بود اسبش را چشم  
زده اند، کاردی برداشته و به سراغ آن فرد  
نظرتنگ رفته و گفته بود می خواهم چشمت را  
در بیاورم. ولی آن شخص به التماس و گریه و  
زاری افتاد و بالاخره اله علی او را بخشید.

- آن زمان نی ریز چندین گود داشت به نام های:  
شمس المعالی (در محله ی امام مهدی، آخر  
خیابان اهل)، آخوندی ها (مکان فعلی اداره  
تبلیغات اسلامی)، گاوچاهی (در محله ی  
شادخانه)، نغاره ای (در آخر خیابان قائم کنار  
مسجد موسی بن جعفر) محمد روضی (پشت  
مسجد جامع کبیر)، گل، گودسیاه، عربان  
و غیره. این گودها بر اثر گل برداری برای ساخت  
خانه ایجاد شده بود.

- می گویند مسجد جامع کبیر یک جوغن  
هم داشته. اصل این جوغن برای حناکوبی و

روغن گیری بوده. یک روغن گیری دم در مسجد  
جامع کبیر بود که روغن کزک و خشخاش  
می گرفت برای چراغ. یک روغن گیری هم کنار  
مسجد نو بود. این روغن ها را می ریختند داخل  
چراغ برای روشنایی و معمولاً قتیله ی آن را هم  
گرچه می خورد. می گویند روغن گرچه نخور، ولی  
این فیتیله ها را گرچه می خورد. معروف است  
که بین محله ای ها و بازاری ها سر این جوغن  
و زنگ حیدری دعوا بوده. الان جوغن جلو  
حسینیه ی محله ی کیان است. زنگ حیدری  
را هم می گویند آمده اند با پنبه آن را پوشانیده  
و برده اند.

- تعریف می کردند که در زمان قدیم، قبل از  
این که من به دنیا بیایم، هیئت های عزاداری  
در نخل های خود چوپ و چماق و تفنگ پنهان  
می کردند تا اگر بین دو هیئت دعوا و درگیری  
شد، وسایل داشته باشند. البته بعدها این  
مسائل دیگر رخ نداد.

- نی ریز قلات ها و قله هایی دارد به نام های:  
خواجه احمد، مارو، سورمه، خواجه ی خضر.

یک زمانی می گفتند برای ساخت سنگر و  
آبانبار روی قلعه ی خواجه احمد، چون الاغ  
نمی توانسته بالا برود، گل و مصالح را با گوسفند  
بالا می بردند.

حوض های بالای قلات خواجه ی خضر را به  
عنوان آب انبار ساخته اند. زمستان ها که باران  
و برف می آمد، آب در این ها ذخیره می شد برای  
نگهبان های بالای قلات. این ها زمان نامنی  
بالای قلات نگهبانی می دادند. این حوض ها را  
«هاشم بگ [بیگ] نی ریزی» ساخته که جدّ  
خانواده ی هاشم بیگی ها است. البته این هم  
متعلق به زمان قبل از ما بوده است. من حتی  
یاد نمی دهم که از این حوض ها استفاده کرده  
باشند.

- برکه های احمدشاه بالای کوه قبله برای  
کاروان های عبوری و افراد «بش گرد» (صاحبان  
املاک و کارگران کوه) بوده که توسط شخصی  
به نام احمدشاه ساخته شده و به «برکه های  
احمدشاه» معروف است. البته نمی دانم  
احمدشاه که بوده و چه زمانی زندگی می کرده.

- در قدیم خانه ها به هم وصل بود، اتحاد بود،  
درستکاری بود. همسایه ها شب نشینی داشتند.

۱۵-۱۰ گونی پول برای پدرم می آمد و با آن همه ی تریاک نی ریز را می خرید که البته ۱۰ تا بار هم نمی شد. می گذاشتند گوشه ی باریک ماشین و پدرم می برد اداره ی دخانیات شیراز در چهارراه زند تحویل می داد و برمی گشت. خودش هم از اداره ی دخانیات حقوق می گرفت. آنجا تریاک ها را می مالیدند و قلم می کردند. هر قلم ۴ مثقال بود که روی هر قلم یک کاغذ می زدند به نام «بُندِرُل» که این تریاک دیگر آزاد می شد و هر جا می گرفتند، قاچاق نبود. خودم یادم هست که مغازه دارهای نی ریز داخل مغازه تریاک می کشیدند. در همه ی مغازه ها توزیع می شد

شیراز می برد.

در دالان این کاروانسرا حجره بود. از وقتی قافله ها از رونق افتاد، قسمتی از آن خالی شد و بابای من که عامل خرید تریاک در نی ریز بود، از آن بعنوان انبار استفاده می کرد. البته آن موقع تریاک آزاد بود و بوسیله عاملان از کشاورزان خریداری و به دولت تحویل داده می شد.

خان باز بابای ... نگهبان کاروانسرا شد. چون شبها دیگر آنجا هیچ کس نبود و دالان کاروانسرا خلوت بود. یک شب دو نفر رفته بودند تا به انبار تریاک دستبرد بزنند. آنها شب هنگام رفته بودند پشت در کاروانسرای میرزا مسیح تا ببینند کسی داخل هست یا نه. دیده بودند یکی خُرپف کنان در دالان خوابیده. انبار هم از دالان بیرون بود. دو تایی از راه طولیه آمده بودند داخل، اما نمی دانستند که خان باز خواب بلند می بیند؛ او در خواب بلند می شد راه می رفت و فحش می داد. اینها از ترس فرار کرده بودند. اما فردای آن روز یکی به آنها گفته بود که خانباز شبها خواب بلند می بیند، شما نترسید. خلاصه فردای آن شب رفته بودند و یک من و نیم تریاک به مبلغ ۱۵۰ تومان برده بودند.

آقانظر آزاد یک ماشین باری قدیمی خرید، ۱۰ - ۱۵ روزی یک بار یک ماشین پر از بار و مسافر می کرد و در جاده خاکی به شیراز می برد. هر کسی چند من بار بادام، انجیر، پشم و ... داشت. او ماشین را با بار مسافران تا راست اتاق پر می کرد و ۱۰ - ۱۵ مسافر هم می نشاندرویش. صبح که حرکت می کردند، شب می رفتند دوراهی، سروستان یا رونیز و در یک قهوه خانه می ماندند. دوباره صبح حرکت می کردند و بعد از ظهر فردایش به شیراز می رسیدند. یعنی دو روز کامل طول می کشید. ظهر هم برای ناهار هر کسی یک چیزی روی بار می خورد و پایین نمی آمد.

آقانظر یک تومان کرایه می گرفت. البته تا می رسیدی شیراز باید ۵ ریال هم می دادی و به حمام می رفتی؛ از بس خاک سر و کله آدم را فرا می گرفت.

سالها بعد یک آسیاب برقی در کاروانسرای میرزا مسیح آورده بودند که شبها توسط دینام برق تولید می کرد. آن موقع در شهر تاریکی

در کوچه باشمع و چراغ رفت و آمد می کردند. - افسانه ای است که می گویند یک نفر در نی ریز بوده به نام بهلول که مقتی گری و چاه کنی می کرده. او می رفته داخل چاه و قنات حفر می کرده برای آب. یک روز او و استادش در حال کار روی قنات بوده اند. بهلول ته چاه کلین (=کلنگ) می زده و استادش هم بالای چاه بوده. آن ها هر چه می کردند به آب نمی رسیدند. تا این که یک آب به نظر بهلول می آید و صدا می زند: «آسا! خبار چن خبار؟» (استادا! خبار چند خبار!) معنی خبار را من نمی فهمم. استاد هم می گوید: «ما حالا ۱۰ سال است داریم کار می کنیم آب پیدا نشده تو می گویی خبار چند خبار؟» ما را مسخره کرده ای؟ بهلول دوباره می پرسد: «خبار چن خبار؟» استاد هم می گوید: «خبار یی خبار» (خبار یک خبار). همین که استاد این را می گوید، بهلول ضربه ی آخر را می زند و آب فوران می کند و به اندازه ی یک خبار آب می آید. شاید اگر گفته بود ۱۰ خبار، ۱۰ برابر آب می آمد. خلاصه آب که بالا می آید، بهلول همان جامی ماند و دیگر هیچ کس او را پیدا نمی کند.

این افسانه ای است که می گویند. بهلول شخصی بوده که صداقت داشته و درستکار بوده. حتی می گویند که این بهلول آنقدر آدم خوبی بوده که به جای روغن، آب داخل چراغ می ریخته و چراغ روشن می شده. الله اعلم!

(توضیح: با جستجو در لغتنامه ی دهخدا، معنی واژه ی «خَبار» را نیافتیم ولی واژه ی «خَبار» جمع «خَبراء» معانی ای داشت که به نظر می رسد به «خَبار» که نام قناتی است در نی ریز، نزدیک باشد. این معانی به شرح زیر است:

توشه دان بزرگ. زمینی که آب در آن جمع می شود. غدیر. آبگیر. درخت زاری که در درون باغی باشد؛ و در آن تا ماه های گرم تابستان آب باقی بماند. منبع آب در حول ریشه ی سدر.

- میز مسیح (میرزا مسیح) یک ثروتمند نی ریزی ساکن شیراز بود که کاروانسرای (در محل چهارراه جانبازان، روبروی خیابان امام حسین فعلی) برای قافله و چهارپایان ساخته بود. اما بعد از سالها ماشین رو شد و آقا نظر آزاد یک ماشین باری خرید و با آن مسافر و بار به

من دوبار پیاده رفتم  
شیراز و برگشتم.

ماشین نبود. یک  
ماشین باری بود که یک  
تومان می گرفت و ما را  
می برد شیراز. دوروز راه  
بود. وقتی می رسیدیم

باید می رفتیم حمام

چون سرتاپایمان

خاک بود. من پیاده

که می رفتم ۳ روزه

می رسیدم

ملکی می خریدی  
۸ قران بعد ۲ قران  
می دادی مثل اسب  
آن را نعل می کردند.

نعل آهنی درست  
می کردند و کف ملکی  
می کوبیدند تا وقتی  
می خواهی بروی کوه  
کف آن ساییده نشود

بود. بوسیله حدود ۱۰ چوب یا تیر برق در خیابانها  
چراغ کشیدند. چراغی که نبود؛ انگار کلاه اصغر  
کل امرا... را بالا برده و در آن لامپی در حد نور یک  
شمع روشن کرده بودند. با این آسیاب روزها  
آرد می کردند و شبها با برق دینام آن یک شعله  
ضعیفی در خیابان روشن می شد.

- نی ریز ۸ آسیاب داشته: کولو، تکیه، زینبی،  
کلانتری که زیرمجموعه آسیاب شادابخت و  
بالای قلعه اس پی آر بودند. این طرف شهر آسیاب  
خبار (ضلع شرقی قلعه خواجه) بود و آبادزدشت  
هم ۳ آسیاب داشت.

- حدود سال ۱۳۱۰ خورشیدی بود که شهرداری  
نی ریز برای این که بتواند عوارض بگیرد، دور شهر  
را دیوار سه چینه کشیدند؛ اما چند تادروازه برایش  
گذاشتند. یک دروازه کنار همین مسجد جمعه  
(جامع کبیر) بود که آنجا پست عوارضی گذاشتند.  
همین جا یک آب انبار هم بود. این پست عوارضی  
فقط برای محله بود. از گندم، انجیر، بادام، ممیز و  
انگور، باری دوزار (دو ریال) بوسیله صدور قبض  
عوارض و مالیات گرفته می شد. یکی از مفتش ها  
پدر محمد احسان الهی بود. سیداحمد فاطمی و  
عرفان هم مفتش بودند. یک نفر نیز به نام حافظ  
بود که دفتردار و اهل شیراز بود. اینها آن موقع  
کارمندان اداره مالیه (دارایی) بودند.

- اما مردم اعتراض کردند که می خواهیم به باغمان  
رفت و آمد کنیم و آب ببندیم و باید بتوانیم پیاده  
رد شویم. برای همین یک سوراخ در دیوار درست  
کردند و این طرف و آن طرفش را پله درست کردند  
تا یک نفر بتواند از این ور به آن طرف رفت و آمد  
کند؛ ولی الاغ نتواند رد شود. عوارض بار الاغ هر  
چه از کوه به شهر می آمد، باری دو ریال بود. اما  
از دهانه پلنگان هر چه می آمد، باری ۴ ریال  
بود. چون معمولاً بار آن الاغها کشک، پنیر و  
ماست و پشم بود. اما برای زغال و هیزم عوارض  
نمی گرفتند.

برای آنها هم که می خواستند یک بار گندم به  
بیرون شهر ببرند و آسیاب کنند، یک قبض صادر  
می شد تا هنگام برگشت عوارض ندهند؛ و گرنه  
جنس قاچاق محسوب و شامل مالیات می شد.

- یک دروازه نزدیک کوچه بالا و پل حلواپی  
بود. یک دروازه هم آخر خیابان اهر بالای گود  
شمس المعالی بود. دروازه شنبه‌ای‌ها (در خیابان

خلیج فارس کنونی پایین تر از درخت چنار)،  
دروازه آخوندها (پای گود آخوندی در انتهای  
کوچه آخوندی‌ها) و دروازه واقع در کوچه باغ (در  
خیابان قائم شرقی) هم از دیگر دروازه‌ها بود. بعد  
هم می رسید به پل کاکاسیاه. یک دروازه هم کنار  
گود محروسی‌ها (کنار باشگاه بدنسازی پارسه)  
بود. یکی هم کنار گود ناقاره‌ای (کنار مسجد  
موسی بن جعفر) و آن طرف تر دروازه کوزه‌گری  
(کنار ایستگاه شیر فعلی) بود. کوچه عربی هم یک  
دروازه داشت. بقیه جاها هم یا دیوار کشیده بودند  
یا بوسیله دیوار خانه‌ها گرفته شده بود. طرف  
کوچه بالا و محله بازار هم دروازه‌هایی بود که یادم  
نیست.

- کسانی هم که از طرف هرگان می آمدند، از  
طرف همان کوچه باغ، گود محروسی‌ها و گود  
آخوندی‌ها وارد می شدند؛ چون بقیه جاها بیابان  
بود و بین محله و بازار فاصله بود.

- نی ریز چند بخش بود؛ از قلعه‌های مختلف گرفته  
تا محله‌های کوچه بالا، سر زیرکان، شادخانه،  
آبادزدشت و... برای همین است که حتی لهجه  
مردم هم در نقاط مختلف شهر مقداری با هم  
تفاوت دارد.

- قبلاً کنار مسجد ولیعصر رودخانه نبود. فضای  
باز و صافی بود که من خودم تعزیه می خواندم.  
کنار مسجد جامع کبیر هم رودخانه نبود؛ آنجا  
تعزیه می خواندند. همه سینه می زدند و عزاداری  
می کردند. رودخانه اصلی شهر کنار همان اداره  
جهاد کشاورزی سابق (روبروی اداره مخابرات)  
بود و از همان جا به بیرون شهر می رفت. بعد که  
خیابان کشیدند، رودخانه دو بخش شد و بخشی از  
آن به سمت محله آمد. برخی از ۷۰ ساله‌ها تعریف  
می کنند و می گویند ۱۰ - ۱۵ ساله که بودیم،  
تعداد زیادی رفتند تا مسیر آب به سمت محله را  
ببندند؛ اما با وجود سنگهای زیادی که آوردند،  
موفق نشدند. خلاصه رودخانه چنارشاهی و  
رودخانه مسجد جامع کبیر بعد از کشیدن خیابان  
پدید آمد و از قدیم نبود.

- محله چنارشاهی محل حکومت کدخدا بود. هر  
کس خطایی می کرد، شبها زندانش می کردند  
و روزها او را به درخت چنار گردن کلفت جای  
آموزشگاه رانندگی کنار مسجد ولیعصر می بستند  
تا بقیه مردم ببینند و عبرت بگیرند. بعد از

مدت‌ها بود باران  
نمی‌آمد. ما رفتیم روی  
«کوه سرخه» دعای  
باران خواندیم. باران  
نیامد. همان زمان  
شنیدم این مشهدی  
قنبر رفته بالای  
کوه سرخ، همینطور  
ساز و نقاره زده تا باران  
آمده. مشهدی قنبر  
دوست خود من بود.  
خدا رحمتش کند آدم  
خوبی بود

حالا می‌گویند مردم  
امشب پلو می‌خورند  
رفت تا فردا شب؛ ولی  
قبلاً می‌گفتند این عید  
تا آن عید. مردم فقط  
عیدها پلو می‌خوردند

خویش در یا در چیه‌ای بود که به هم راه داشت  
و از آن رفت و آمد می‌کردند. آن موقع برای  
خانه‌سازی نیازی به مجوز نبود و همه برای  
خودشان خانه می‌ساختند. مزد کارگر یک  
قران (ریال) و استاد دو قران بود.

- هیچ کس شهر را نظافت نمی‌کرد. چرا که  
زباله‌ای در کار نبود؛ یک تنب خاکروبه‌ای کنار  
خانه‌ها بود که ده‌سالی یک بار، دو تا بار خاکروبه  
هم روی آن جمع نمی‌شد. پلاستیک و پوست  
پفک و... که نبود. اما الآن هر شب سر هر کوچه  
به اندازه ۳۰ سال آن زمان نی‌ریز زباله جمع  
می‌شود. اگر یک سطل زباله‌ای کنار حیاط  
می‌گذاشتی، تا سال دیگر هم پر نمی‌شد؛ مگر  
این که خاکی کف حیاط جارو و خاکروبه‌ای  
جمع می‌شد.

باقیمانده غذا و پوست هندوانه و... را هم  
گوسفند و مرغ و خروس می‌خورد. همین  
خاکروبه‌ها نیز که جمع می‌شد، مردم بار الاغ  
می‌کردند و در باغشان می‌ریختند.

- آن زمان اعتیاد عیب بود و کسی اگر معتاد بود،  
عیب می‌دانستند و مثلاً به او می‌گفتند حسن  
وافوری. تریاک زیاد کشت می‌کردند، ولی معتاد  
کم بود. مثلاً پدر من انبار تریاک داشت؛ ولی  
خودش معتاد نبود. آن موقع تریاک ۴ مثقالی  
۲ ریال و آزاد بود.

- اگر کسی می‌رفت در نانوائی نان می‌خرید،  
عیب بود. به او می‌گفتند تو ثروتمندی، برو دو  
تا بار گندم آرد کن بده نان‌پز برای نان بیزد.  
شما باغ داری، باید عارت شود بروی در نانوائی  
نان بخری. آن موقع فقط کارگرهای بیچاره از  
جمله کارگران سرخرمن می‌رفتند نانوائی و نان  
می‌خریدند. نان هم فقط نان سنگک بود. زمان  
قحطی «کُلو» جو و ذرت در تنور می‌پختند.  
کنار مغازه غلام کریمی در محله، نانوائی بود و  
خانه اسدا... حقیری هم روبرویش قرار داشت.  
او انبار جو داشت. در زمان قحطی، یک بار جو  
می‌داد به اسدا... صفر نانوا و می‌گفت ۵ من آزو  
(صمغ درخت) هم آسیاب و قاطی آردها کنید تا  
کُلو درست شود. نانوائی آنقدر شلوغ می‌شد که  
باید از دور دستمال را گره می‌زدی و ته نانوائی  
پرت می‌کردی و داد می‌زدی که مثلاً برای  
اشتیاقی دو کیلو کُلو بده. خیلی وقتها هم دعوا

حکومت، بخشداری آمد و سر چنار شاهی، کنار  
مسجد ولیعصر و دکان ملکی دوزها بخشداری  
شد. سپس همان‌هایی که در زمان حکومت  
کدخدا به درخت بسته بودند، درخت چنار را  
آتش زدند و از آن به بعد بود که آن محله تبدیل  
شده به محله چنار سوخته.

- نی‌ریز ابتدا به شکل حکومتی اداره می‌شد و  
بعد شد بخشداری. شخصی به نام عرفان اولین  
بخشدار نی‌ریز بود. آن موقع همه کارها با  
بخشداری بود و هنوز شهرداری روی کار نیامده  
بود. دادگستری هم نبود و قزاق‌ها قضاوت  
می‌کردند. مردم برای قضاوت پیش حکومت هم  
می‌رفتند و هزینه می‌دادند. بعد از قزاق‌ها نیز  
ژاندارمها آمدند. قزاق‌ها زمان جنگ جهانی اول  
تعدادی از پیرمردها را به سربازی برده بودند.

- نبش شرقی میدان شهید رجایی و خیابان  
قدس تلمبه بود و همین جا پل کاکاسیاه نام  
داشت. آنجا کنار کوچه عنابی‌ها جوی آبی رد  
می‌شد و پل کاکاسیاه روی آن بود. روی جوی  
آب، هُنه بسته بودند و آب رد می‌شد و برای  
زراعت می‌رفت. (هُنه کانالی بوده که با آن آب  
یک جوی را از روی جوی دیگر عبور می‌دادند.)

- آنجا ۳ - ۴ نفر سیاه‌پوست بودند که به آنها  
دده سیاه و کاکاسیاه می‌گفتند. نژاد این افراد  
آفریقایی بود. اینها باغی دستشان بود و کار  
می‌کردند. روزی دو نفر رفته بودند انار دزدی  
که صاحب باغ (کسی که باغ را در اجاره داشت)  
رسیده بود. اما دزدان که خودشان ژاندارم  
بودند، اسلحه داشتند و صاحب باغ را کشته  
بودند. همانها که صاحب باغ را کشتند، خود  
مأمور تحقیق شدند و برای این که دستشان رو  
نشود، رفتند این دو برادر را با یک تفنگ دم‌پُر  
از باغ کناری آوردند و گفتند قاتل این دو نفر  
هستند. من همان زمان دوران سربازی را در  
زندان کریمخانی می‌گذراندم و نگهبان بودم که  
دو جوان گردن کلفت هیکل‌دار را آوردند. آنها به  
دستشان دستبند و به پایشان زنجیر بود. به آنها  
گفتم: اهل کجا هستید؟ گفتند: نی‌ریز. گفتم:  
چه شده؟ داستان را گفتند. خلاصه دو نفرشان  
رابی گناه با تیر اعدام کردند.

- آن زمان خانه‌ها به هم وصل بود و به هم راه  
داشتند. بخصوص بین خانه‌های آشنا و قوم و

در عید نوروز مردم  
تخم مرغ رنگ  
می کردند؛ کماچ و  
کلوچه می پختند؛  
آش ماست، آش جو  
و شیربرنج درست  
می کردند. دید و بازدید  
هم مفصل بود. من  
سواد داشتم و یک عده  
خواهان من بودند  
و شب‌ها می رفتم  
و تا سحر برایشان  
کتاب‌ها و داستان‌های  
فلک‌ناز می خواندم  
یا امیرارسلان رومی،  
حیدر بگ، حسین کرد  
شبستری، هزارو  
یک شب و غیره.  
چراغ نفتی یا روغنی  
را روشن می کردیم  
و من پای چراغ برای  
آن‌ها می خواندم تا دیر  
وقت.

می شد. آنقدر وضع خراب بود که اگر کسی را با  
نان در خیابان می دیدند، از دستش می دزدیدند  
و فرار می کردند. به خاطر جنگ جهانی دوم  
قحطی شده بود.  
- از پیروان دین کلیمی فقط ملاخانی را داشتیم  
که منزلش بین میدان شهید رجایی (فلکه گل)  
و خیابان چنار شاهی قرار داشت. البته بر اساس  
شنیده‌ها قبر پدرش ملا اسحاق هم در نیریز  
و در قبرستان کلیمی‌ها کنار مهدیه فعلی  
بوده است. زردشتی هم داشته‌ایم. باغ تخت  
را می گویند جای تخت زرشت بوده و قنات  
آباد زردشت را زردشت در آورده. «تم توره» هم  
می گویند در واقع تم تورات بوده است.  
- نیریز خیلی قبرستان داشته که با توسعه  
شهر خیلی از آنها ناپدید شده است. می گویند  
نزدیک منبع آب محله قبرستان بوده. همچنین  
در ابتدای بلوار سرداران از طرف خیابان قائم  
شرقی، آنهایی که خیابان می کشیدند، با  
چندین قبر برخورد کرده بودند.  
- این طور که می گویند، نیریز اول طرف محله  
بوده است؛ از باغ سید محمود شروع می شده  
تا پشت مسجد جامع کبیر. هنوز هم آثارش  
هست. یک نفر که بابایش چهارپا داشت  
می گفت وقتی همین گود محروسی‌ها را  
می کردند و از آن با الاغ برای کاهگل خانه‌ها  
گِل می بردند، با یک تنور نانوايي برخورد  
کردند. تنوری که سالم سالم بود و حتی ریگهای  
داخلش هم بود. ظاهراً قبلاً آب بردنی می شود  
و سیل می آید. این قسمت شهر را آب می برد و  
در نتیجه جای نیریز جابه‌جا می شود و به این  
سمت می آید.  
- در نیریز کوچه‌های معروفی از جمله کوچه  
هفت پیچ در بازار و کوچه آخوندی‌ها، کوچه باغ  
و کوچه سید نصرالهی در محله بود. هنوز هم  
مردم در صحبت‌هایشان از کوچه‌ها و محله‌های  
نیریز قدیم یاد می کنند. مثلاً زمینهای گود  
برامی در واقع گود بر حمام بوده است یا مثلاً  
در کوچه آئینه‌گری که کنار مقسم خبار است،  
آئینه می ساختند.  
- اولین دوچرخه حدود سالهای ۱۳۰۹ یا  
۱۳۱۰ خورشیدی به نیریز آمد. ما بچه بودیم  
و همه می گفتند نگاه کنید؛ پسر «وکیل» اسب

شیطان سوار شده است.  
- چند سال بعد اولین ماشین هم به وسیله  
شخصی به نام «همرازیان» وارد نیریز شد که  
در بدو ورود، سه روز خراب شد و خودش که  
مکانیک بود، درستش کرد. او به شیراز رفته  
بود و ماشین جیبی صورتی که به حراج گذاشته  
بودند، خریده و به نیریز آورده بود.  
- نیریز قلعه‌های زیادی داشت. از جمله قلعه  
خواجه، سیف‌آباد، حاجی حسین و محمودخان.  
پلنگان قلعه نداشت و بیابان بود. اما سنگچین  
داشت، مردم کشاورزی می کردند و گندم، نخود  
و... می کاشتند. آنجا قبرستان بود و افراد زیادی  
به خاک سپرده شدند. یک قلعه هم روبروی  
قلعه محمودخان (میدان کنار پنجشنبه بازار)  
معروف به قلعه کهنه بود و کمی از دیوارهایش  
هنوز دیده می شد.  
- از آسیابهای نیریز، «خبار» و «زینی» برج  
(منار) داشتند. آسیاب کلاتری هم برج داشت  
که کنار زینی بود. اگر نداشت، دزدان وسایل  
و آردها را می بردند؛ مثل وقتی که در زمان  
قحطی، در آسیاب کلاتری جوهای یک نفر را  
دزدیدند و خودش را هم کشتند.  
- آباد زردشت چندان آباد نبود. می گفتند آب  
آباد زردشت از زردشت و باغ تخت جایگاهش  
است. باغ تخت باغی زیبا و پراز گل و گیاه بود.  
کوچه‌ای که از آباد زردشت به طرف قلعه خواجه  
می رود، به منطقه آلسون مشهور بود که قسمتی  
از آن باغ بود. می گویند زمانی یک پیرزن اینجا  
آمده سر جوی جگر بشوید. یک نفر که هنگام  
غروب از آنجا رد می شده، گفته او ننه آل است  
و جگر زن حامله‌ای را برداشته و داشته اینجا  
می شسته که بخورد. آن زمان می گفتند  
زن حامله را تنها نگذارید که آتش می زند و  
منظورشان همین بود.  
- نیریز کاروانسراهای زیادی داشت؛ از جمله  
کاروانسرای سروی، میرزا مسیح، حافظ و کهنه.  
در زمان قحطی که مصادف بود با جنگ جهانی  
دوم، در کاروانسرای میرزا مسیح شناسنامه‌ها  
را مهر می کردند و به هر نفر یک چارک آرد  
می دادند.  
- محله، ۳ حمام داشت؛ یکی کنار مسجد  
جامع کبیر بود، یکی در کوچه روبروی مدرسه

در عروسی‌ها ساز و نقاره و وواسونک و رقص‌های محلی بود. لوتی‌ها عروسی را گرم می‌کردند. بعدها که چراغ توری آمد، ۴ تا چراغ را می‌گذاشتند داخل سینی و یک نفر آن را روی سرش می‌گرفت و حرکت می‌کرد

زن‌ها لباس قری می‌پوشیدند؛ از این لباس‌هایی که الان عشایر می‌پوشند. روسری هم سرشان می‌کردند. بعدها سرانداز پوشیدند که چادر امروزی است. بعدتر هم رنگ آن مشکی شد

نی‌ریز ۴-۵ تا آرد فروش داشت. ولی به آنها دکان علافی می‌گفتند؛ چرا که باید مرتب به آسیاب می‌رفتند، گندم می‌بردند و آرد می‌آوردند. یک بار گندم یا آرد ۲ تومان بود. آن زمان هر کسی خودش گندم داشت و انبار می‌کرد. اگر کسی نانواپی می‌رفت، مردم می‌گفتند «پدر سوخته را نگاه کن؛ ده تا بار گندم دارد، ولی می‌آید نان می‌خرد.» مگر این که کارگری بود؛ وگرنه کسی که وضعیتش خوب بود، نباید در نانواپی می‌رفت و مردم عیب می‌دانستند.

آرد فروشها دو تا بار آرد می‌آوردند دم دکان و برخی مردم باوقه و چارک آرد می‌خریدند.

در شیراز هم قالی فروش‌ها را دکان علافی می‌گفتند.

اولین حاکم نی‌ریز مشیرالدیوان بود. بعد از آن در حدود سالهای ۱۳۱۹ حکومت تبدیل به بخشداری و آقای عرفان بخشدار نی‌ریز شد. سپس کم‌کم شهرداری قدیم را درست کردند.

حدود سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ خورشیدی امیر حسین قلی خان فاتح معاون الدیوان حاکم کل نی‌ریز و مسئول امنیت منطقه شد. او با پولی که گرفت، قرار شد امنیت جاده از شیراز تا سیرجان و کرمان را برقرار کند. آن زمان سه روز در نی‌ریز جشن بر پا شد شهر را آئینه‌بندان کردند. معاون دیوان حاکم و در واقع معاون دولت بود.

بعدش قزاق به نی‌ریز آمد و در منزل مرحوم حاج علی اطمینان جای فعلی مطب دکتر نصیری نژاد قزاق خانه شد. سپس همان جا شد ژاندارمری.

محلّه یک برکه شیر کنار مسجد جامع کبیر داشت که به آن برکه خواجه علی می‌گفتند. بقیه برکه‌ها اما پله داشت. یک برکه هم روبروی مسجد جامع کبیر بود که به هر کس می‌گوییم، حیف و دروغش را می‌خورد که اگر نگاهش داشته بودند، در ایران نمونه بود. می‌گویند این برکه خیلی بزرگ بوده و طاقی دیدنی داشته است.

برکه‌ها تا حدود سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ خورشیدی مورد استفاده قرار می‌گرفت. اما زمانی که می‌خواستند خیابان و بلوار بکشند، آب‌انبارها و حمام‌ها را خراب کردند.

فرهنگ اسلامی و یکی هم ضلع غربی جای فعلی اداره تبلیغات اسلامی.

محلّه بازار هم سه یا چهار حمام داشت؛ یکی حمام حاج محمدحسن و حمام شیر کنار آن در کوچه کاروانسرای سروی و یکی حمام حافظ (پشت بانک تجارت فعلی). کوچه بالا بعد از مسجدالنبی هم یک حمامی بود که مرحوم حاج فضل... کیخسروی آن را احداث کرده بود. آنجا مکتبخانه‌ای وجود داشت که حمامی هم کنارش بود؛ مثل مکتبخانه‌ای که الآن در محلّه، حوزه علمیه شده است.

همان جا و در محل آسیاب فعلی آقای معانی، یک روغن‌کشی (عصاری) هم بود.

جای مسجد نو زمین و خرابه‌ای بود، مردم می‌آمدند آنجا و یک نفر روز اول محرم ساز و نقاره می‌زد. عده‌ای جمع می‌شدند و آتش روشن می‌کردند و از همین جاسینه‌زنی شروع می‌شد. کم‌کم اینجا را کردند اجاقی به نام اجاق امام حسین و بعد مسجد و حسینیه بنا نهاده شد.

آن موقع برای این که مردم جمع شوند، نقاره و عده‌ای هم ساز می‌زدند. قدیمها وقتی هم یکی از بین می‌رفت، می‌رفتند پشت بام و نقاره می‌زدند تا مردم خیردار شوند. تا حدود ۹۰ سال پیش این رسم در نی‌ریز پابرجا بود.

در دو طرف دالان کاروانسرای سروی حجره بود. هر طرف شاید نزدیک ده تا حجره بود؛ حجره‌هایی که دَرک داشت و بالا و پایین می‌شد. بیشتر حجره‌داران لاری بودند و بعضی‌ها پاشان بعدها در نی‌ریز ماندگار شدند.

آقا نظر آزاد ماشین باری خریده بود. ۱۰ - ۲۰ روزی یکبار به شیراز می‌رفت و می‌آمد. یک بار هم تصادف کرد و یکی از مسافران از بین رفت. او از کاروانسرای میرزا مسیح یک بار آزو، انجیر، بادام یا پشم می‌زد و به شیراز می‌رفت. از آن طرف هم در شیراز چیزی بار می‌زد و به نی‌ریز می‌آورد. مسافرها روی بار می‌نشستند و با کرایه نفری یک تومان به شیراز می‌رفتند. از صبح که حرکت می‌کردند، شب به روستای «مقابری» نرسیده به دو راهی فسا (بین امامزاده اسماعیل و پلیس راه) می‌رسیدند. در کنار قهوه‌خانه‌ای که آنجا بود می‌خوابیدند و هنگام صبح دوباره حرکت می‌کردند.

# در آئینه تصویر

پرونده ماه



سال هشتم / شماره ۴۲  
فروردین ۱۴۰۳





تقلای طبقه متوسط:

# هشدار برای نظام حکمرانی



طبقه متوسط امروز جامعه ایران نحیف‌تر از همه سال‌های گذشته است. این طبقه بیشتر از آنکه کنشگر باشد، تقلاگر شده است و برای ماندن در حداقل وضعیت خود و زندگی در حیات بشری، دست‌وپامی زند تا غرق نشود.

بین جامعه تقلاگر و کنشگر، خیلی فرق است. انسان برای دوام و تداوم بقای خویش و نیازهای زیستی خود همواره در تلاش و تقلاست. این تلاش معطوف به جسم و جان است و حیوانات دیگر نیز برای بقاء خود چنین تلاشی تا آستانه مرگ دارند. تقلا و تلاش این چنینی از دیدگاه هانا آرنست یک نوع فعالیت تکراری است که آغاز و پایانی ندارد، انسان‌ها در این قلمرو مانند حیوانات تابع ضرورت‌های زیستی یا طبیعی خود هستند.

اما کنشگری اتفاقی بزرگ‌تر است. به دنبال کنشگری، فرد کنشگر می‌خواهد هویت خویش را اثبات کند و می‌خواهد حضور اجتماعی، سیاسی و هنری در جهان انسانی داشته باشد. در وضعیت این چنینی فرد اندکی از دغدغه‌های معیشتی فاصله می‌گیرد و برای کنشگری در حوزه عمومی تلاش می‌کند.

در اصل ۴۳ قانون اساسی نیز محتوایی هست که می‌گوید: «در تنظیم برنامه اقتصادی کشور، شکل، محتوا و ساعات کار می‌بایست چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار نیز داشته باشد.» به باور من این اصل از قانون اساسی تأکید بر

«کنشگرا» بودن افراد جامعه دارد. اگر طبقه متوسط را عامل اصلی تحرک اقتصادی و نشاط سیاسی و اجتماعی هر جامعه‌ای بدانیم، امروز این اصل از قانون اساسی در تنگناترین وضعیت خود قرار دارد.

کنشگرا بودن جامعه، نیازمند حضور یک طبقه متوسط بزرگ است. هر کشوری برای رسیدن به توسعه، راهی جز تقویت طبقه متوسط ندارد. حتی اگر آن کشور شاخص‌های مطلوب دمکراسی را نداشته باشد و طبقه متوسط در گام دوم ظهور خود، ساختارهای آن کشور را نیز به چالش ببرد.

نمونه آشکار آن، کشور چین است. این کشور با وجود چالش‌های دمکراسی و انسداد سیاسی، گفته می‌شود رشد بخش خصوصی در چین، یک طبقه متوسط حدود ۴۰۰ میلیون نفری ایجاد کرده که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ به ۸۰۰ میلیون نفر برسد.

کشورهای جهان، با وجود همه فاصله‌های طبقاتی و فقری که بخش‌هایی از عالم را فرا گرفته است، همچنان طبقه متوسط بزرگ را ضامن توسعه و امنیت خود می‌دانند. نانسی بردسال؛ یک اسطوره در عرصه توسعه اقتصادی و بازیگر مهم اندیشکده‌های توسعه در جهان اعتقاد دارد «بهترین تضمین برای حکمرانی خوب، تقویت طبقه متوسط است؛ چون تاریخ به ما گوشزد می‌کند طبقه متوسط بزرگ و گسترده که احساس امنیت کند، بنیاد محکمی است تا حکومتی کارآمد و دموکراتیک ایجاد و حفظ شود.»

در جامعه ایران اما وضعیت به گونه‌ای دردناک‌تر برای طبقه متوسط پیش می‌رود. این طبقه در

سالی که گذشت مهاجرت را هدف قرار داد و رفتن را بر ماندن ترجیح داد. یک جامعه‌شناس به تازگی هشدار داده است «آمار مهاجرت آنقدر هست که جمعیت ایرانیان خارج از کشور را تغییر داده است. با مهاجرت بخش عظیمی از قشر متوسط، عملاً این طبقه فعال و مؤثر جامعه دیگر وجود خارجی ندارد؛ قشری که می‌تواند موتور تغییر مثبت در جامعه باشد، رو به اضمحلال است.»

اندک طبقه متوسط باقیمانده در جامعه ایران، به شدت وابسته به حقوق آخر ماه و درآمد معین خود است. چنین طبقه متوسطی همیشه در مواجهه با رکود اقتصادی شکننده خواهد بود و درآمدها در برابر شوک‌های وارده به خانوار و نیز نسبت به کل اقتصاد نامطمئن است.

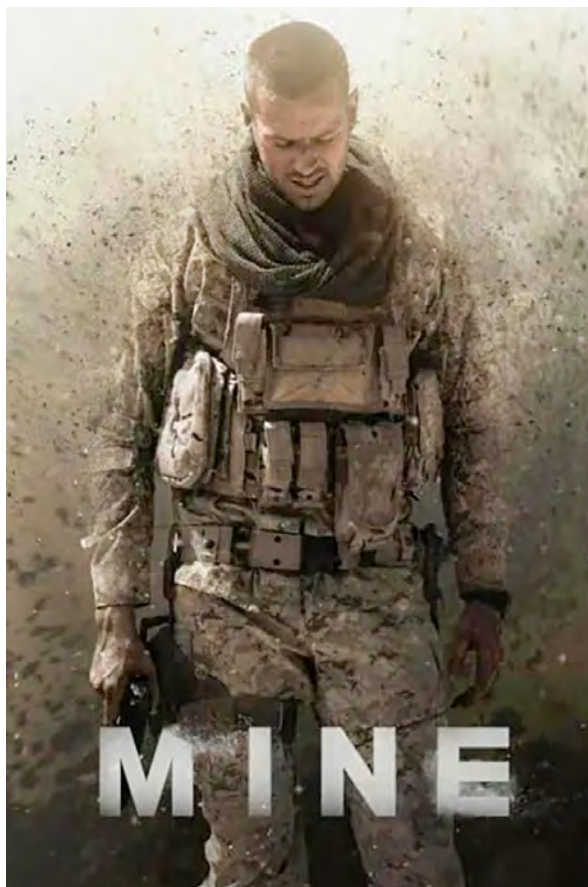
اندک طبقه متوسط نحیف باقیمانده در جامعه ایران، از ترس سقوط به جمعیت بزرگ طبقه پایین و فقر زده کشور، به شدت تقلا می‌کند و آینده‌ای پایدار برای خود متصور نیست. این طبقه حتی دیگر خود را بخشی از فرآیندهای آینده نمی‌بیند. نظام حکمرانی باید بفهمد، آینده بدون طبقه متوسط، آینده ترسناک و ناکامی است.

اگر به تعبیر یک وزیر هوش مصنوعی در اجلاس داووس ۲۰۲۴، کشورهایی که در آینده مجهز به هوش مصنوعی نیستند، در میان ملل تمام شده تلقی خواهند شد؛ بدون تردید کشورهایی هم که طبقه متوسط فربه و کنشگرایی ندارند، از کوران تحولات بین‌المللی عقب می‌مانند و باید با توسعه پایدار برای همیشه خداحافظی کنند.



# آیا پای شما هم روی مین است!!

دکتر منوچهر خادمی



فیلم سینمایی Mine داستان سربازی است که حین بازگشت از مأموریت در بیابانی برهوت، یکی از پهلایش روی مین می رود اما او بلافاصله متوجه می شود و پای خود را از روی مین بر نمی دارد، به همین دلیل مین عمل نمی کند.

بنا به دلایلی خودش نمی تواند مین را خنثی کند پس مجبور می شود چندین روز در انتظار نیروی کمکی باقی بماند.

اگر پا را بلند کند بلافاصله مین منفجر می شود و مرگ او حتمی خواهد بود.

در عین حال خستگی بیش از حد، گرمای روز، سرمای شب، بی خوابی و ایستادن مدام، تشنگی و گرسنگی او را از پاد آورده است.

در این حال و روز؛ او به حالتی نیمه هوشیار فرو می رود و مدام خاطرات گذشته اش را مرور می کند.

در طی مرور این خاطرات؛ بیننده متوجه می شود که قبل از این اتفاق، این سرباز بارها و بارها بر روی مین های دیگری رفته و آنها را منهدم کرده

- مین رابطه عاطفی با همسرش - مین دعوا و نزاع با دوستان و همکارانش - مین درگیری در کافه با غریبه ها و... تامی رسد به اولین مین.

بیابان به او می آموزد که اگر فوراً و با عجله به آن حوادث و اتفاقات؛ واکنشی که پدرش به او آموخته است را نشان نمی داد، زندگی بهتری را تجربه می کرد.

فیلم به ما می آموزد که این مکث آگاهانه، چیزی است که ما در این زیستن شتابزده، به شدت به آن نیاز داریم.

واکنش های تند و سریع و اتوماتیک به شرایط و اتفاقات؛ واکنشی ناآگاهانه از سوی فعالیت تله ها، عقده ها و سایه های شخصیتی است.

ما به رویدادهای امروز زندگیمان همان واکنشی را نشان می دهیم که در گذشته داشته ایم.

ما به ناشناخته های امروز بر اساس شناخته های دیروز عکس العمل نشان می دهیم.

مکث کردن در هنگام کنش ها و واکنش ها می تواند افقی از انتخاب های جدید را به روی ما بگشاید.

امتحان کنیم و در هنگام یکی از رفتارها یا واکنش هایمان، اندکی مکث کنیم و از خودمان بپرسیم:

آیا این یک مین است؟

آیا این مینی از گذشته است؟

آیا این من هستیم که واکنش نشان می دهیم یا گذشته من است که دارد فرمان می دهد؟

آیا انتخاب دیگری دارم یا این تنها انتخاب است؟

او به خاطر می آورد که چه کسی اولین مین را برای او کاشته است و او پایش را روی آن گذاشته و همه چیز نابود شده است.

مینی که پدرش برای او کاشته است. پدری خشن، مست و بی مسئولیت که او و مادرش را دلیل بدبختی زندگی می دانسته و همیشه با رفتاری پرخاشگرانه آنها را آزار می داده.

در طول همه اتفاقات و حوادث گذشته، زمانی که پایش روی مین می رفته بلافاصله انفجار رخ می داده و همه چیز نابود می شده

است. اما این مین در این بیابان او را وادار می کند تا کاری را انجام دهد که قبل از این انجام نمی داده است:

مکث کردن

او چندین روز مکث می کند تا نیروهای کمکی برسند و مین را خنثی کنند.

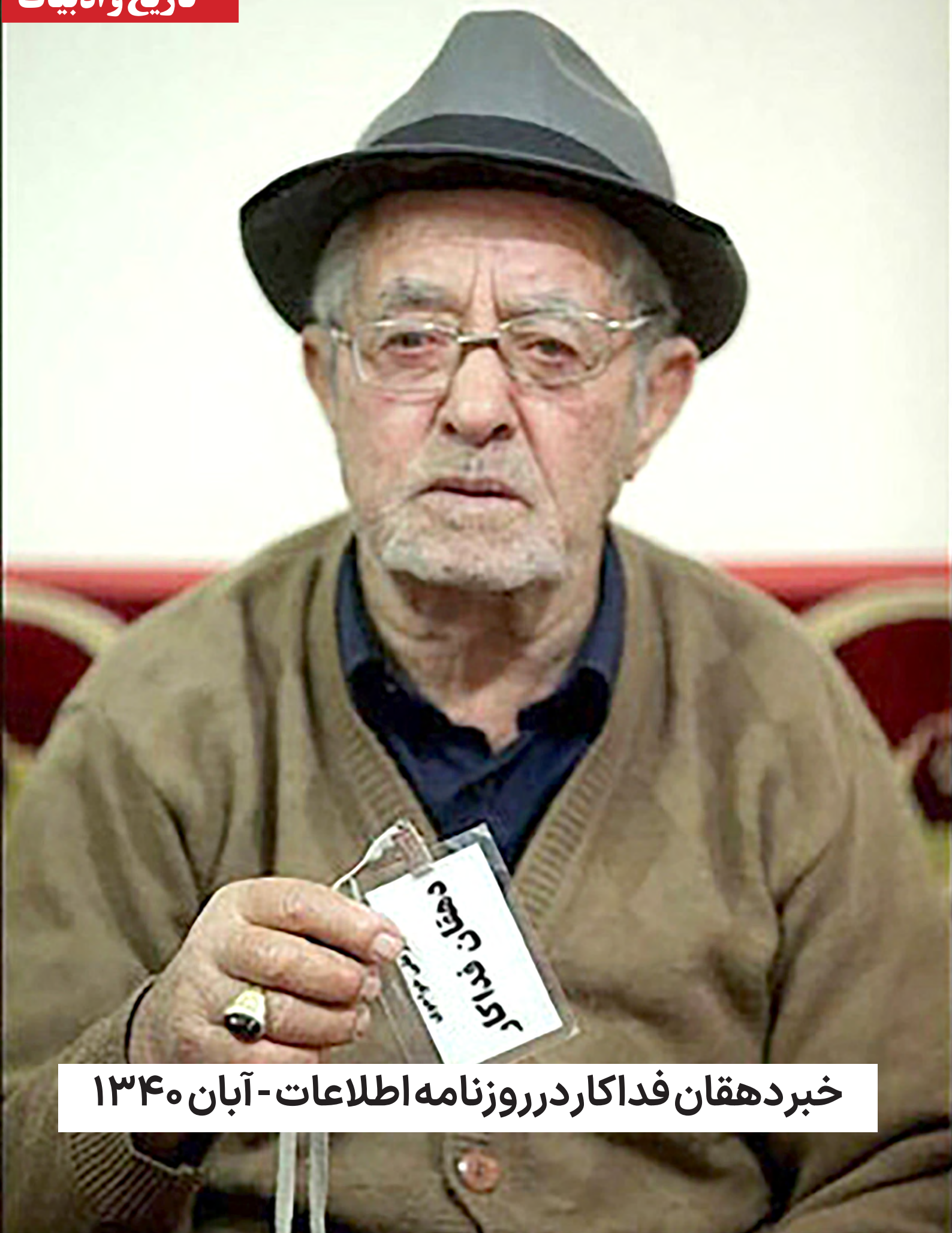
مکثی طاقت فرسا و بسیار دشوار.

مین در بیابان؛ استعاره ای است از مین هایی که او در روابط عاطفی، خانوادگی، اجتماعی و شغلی خودش منهدم کرده

این مکث چندین روزه در آن



سال هشتم / شماره ۴۲  
فروردین ۱۴۰۳



خبردهقان فداکار در روزنامه اطلاعات - آبان ۱۳۴۰

# در گذر تاریخ

## خاطره عالیخانی از زمانی که بایک یخچال ارج می شد مقام عالیرتبه شوروی را خرید!

کارخانه دار



● /محموله صادراتی شرکت ارج به مقصد پایتخت اردن در سال ۱۳۴۱

این روزها که بسیاری از ما به عنوان کاربران شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی به جوک‌سازی و تحقیر تولیدات صنعتی ساخت ایران مشغول هستیم، بد نیست بدانیم که روزگاری دارای برند شناخته‌ای در تولید صنایع خانگی در کل قاره آسیا و خاورمیانه بودیم؛ بطوری که می‌شد یخچال ارج را به معاون نخست وزیر شوروی رشوه داد!

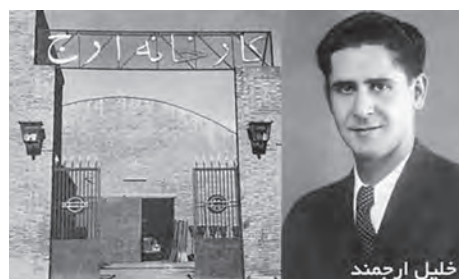
کارخانه‌ای با نام «ارج» که در سال ۱۳۱۶ توسط خلیل ارجمند استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران تأسیس شد، به مدد پشتکار فوق‌العاده او و بهره‌گیری از علوم و فنون روز و نیز شناخت نیازها و بازارهای داخلی و منطقه‌ای به پیشرفت و شهرت باورنکردنی در تولید یخچال، بخاری، ماشین لباس‌شویی و کولر رسید.



سال هشتم / شماره ۴۲  
فروردین ۱۴۰۳

این شرکت در دهه ۵۰-۱۳۴۰ نه تنها بازارهای داخلی را پوشش می‌داد بلکه بیشتر کشورهای عربی، حتی با وجود کالاهای آمریکایی، ترجیح می‌دادند که محصولات کارخانه ارج ایران را خریداری کنند که هم از نظر قیمت و کیفیت مناسب بود و هم با آب و هوا و الگوی مصرف آنها سازگارتر بود.

علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد ایران در سال‌های (۱۳۴۸-۱۳۴۱) در کتاب خاطراتش می‌گوید: «در آخرین سفری که به شوروی داشتم به آقای اوویکو نایب نخست وزیر شوروی که قائم مقام نخست‌وزیر وقت شوروی بود یک یخچال ایرانی ارج هدیه دادم. فوق‌العاده



خلیل ارجمند

خوشحال شد و به من تأکید کرد که راننده خودش می‌آید و یخچال را می‌برد و حتی گفت مبادا یخچال را به دفترش بفرستم.»

در سال‌های بعد از انقلاب، این صنعت بزرگ خصوصی، در کنترل دولت قرار گرفت و در چرخه‌ای از نابسامانی‌های مدیریتی، فساد و ناکارآمدی گرفتار آمد و نهایتاً در خرداد ۱۳۹۵ این کارخانه ۸۰ ساله، رسماً تعطیل شد

## آخرین عکس باورنکردنی از چارلی چاپلین

عصر ایران



از اسطوره سینمای جهان در واپسین روزهای عمر عکسی گرفته شده که او را در پیروی و ناتوانی نشان می‌دهد. روی ویلچر نشسته و او را برای تفریح از خانه بیرون آورده‌اند. چارلی چاپلین ۸۸ سال زندگی کرد و در واپسین روزهای عمر با خانواده پر جمعیتی که داشت در بیرون از خاک آمریکا بود. او پیش از مرگ به عنوان مهمان افتخاری اسکار یک بار دیگر به آمریکا سفر کرد که در سالن فستیوال، حضار ۱۰ دقیقه برای او دست زدند.

چارلی چاپلین بزرگترین اسطوره سینمای جهان است و ۱۰۰ ها فیلم کوتاه و بلند از او به یادگار مانده که همه آن‌ها جزء آثار فاخر سینما محسوب می‌شوند. واپسین آثار او از عصر جدید به بعد را جزء آثار معنا‌گرای سینما هم می‌دانند.

امروز دروزه بزرگ ارتش سرخ در میدان مسکو بمناسبت انقلاب اکتبر  
وروشیلوف را بجایگاه میدان سرخ راه اندادند



افسر نگهبان وروشیلوف و خانمش را از بالکن مخصوص میدان سرخ دور کرد  
نام استالین را در کوشورهای کوه نیست از شهرها و خیابانها بر میدارند

دوشنبه در جلسه شورای عالی  
انجمن های محلی پیشنهاد شد:  
نام خیابان  
استالین  
تغییر پیدا کند  
و نام یکی از شخصیت های  
معروف ایرانی نامیده شود  
«مرد کل شهربانی پیشنهاد  
کرد اصول اساسی شخصیت  
های خارجی از خیابان -  
های تهران حذف شود و  
خیابانها به نام کشورهای  
آنها نامیده شود»  
مرد روزنامه شهربانی انجمن  
محلی تهران پیشنهاد کرده که  
انجمن های محلی تهران پراکنده  
و به تشکیل شده «آقای نویس یکی  
از اعضای شورای محکمی ریویف داد  
سمت کرد و گفت: اولاً شهربانی  
برسد آید و اقدامات محلی در این  
منطقه مورد تأیید است و سپس  
از سازمان آه تهران در مورد نوله  
کسی این منقحه گفتار کرد»  
پایه در منقحه مقدم

نخست وزیر امروز بخیر نگارما گفت:  
دولت آمریکابا ایران کمک بلا عوض میدهد

آمریکا مبلغی نیز بصورت وام برای انجام کارهای جاری در اختیار سازمان برنامه میگذارد

یک واقعه حیرت آور در راه آهن تبریز  
فداکاری یک دهقان جان صدها مسافر را نجات داد

متوقف شد و جان دو هزار  
فداکاری یک دهقان ایرانی در محل  
متوجه شد و جان دو هزار  
فداکاری یک دهقان ایرانی در محل  
متوجه شد و جان دو هزار

امروز آقای دکتر امینی نخست وزیر  
بخبرنگار ما اظهار داشت که دولت  
آمریکا مبلغی بایران عنوان کمک  
و تسهیلات در بر داشت آمریکا بایران  
بلاواس میگذارد و یک وام نیز برای  
انجام کارهای کنونی سازمان برنامه  
در اختیار این سازمان میگذارد.  
آقای نخست وزیر اظهار داشت  
که «دولت مسامت از شرایط  
حالیست که آمریکا با تقویت  
و تسهیلات چهار در ایران در کالج  
نخست وزیر حضور یافت و تصمیم  
دولت آمریکا را در این مورد اطلاع  
داد»  
خبرنگار ما در باره خبری که  
بلاواس آمریکا عنوان کرده و آقای  
نخست وزیر به شرح داد که این کمک  
چگونه مستطانی دارد.  
توجه مذاکرات  
چنانکه خورشیدگان محترم اطلاع

تاریخ و ادبیات

خبر دهقان فداکار در روزنامه اطلاعات - آبان ۱۳۴۰

در شب ۱۳ آبان سال ۱۳۴۰ از برعلی حاجوی (۵ اسفند ۱۳۰۹ میانه - ۱۱ آذر ۱۳۹۶ تبریز) معروف به ریزعلی خواجوی، دهقان فداکار کتاب فارسی سوم دبستان که در آن سال ۳۲ ساله بود، متوجه ریزش کوه و مسدود شدن مسیر قطار شد.

او کت خود را آتش زد، در هوا تکان داد و به سمت قطار دوید تا به این وسیله لکوموتور را متوجه این حادثه کند. فداکاری این دهقان، جان بیش از ۲۰۰۰ مسافر قطار را نجات داد.

او در آن سال مورد تقدیر قرار گرفت و در سال ۸۵ نیز تندیس ملی فداکاری دریافت کرد. قهرمان درس دهقان فداکار که چند سال پیش از کتاب های درسی ایران حذف شده است، روز ۱۱ آذر سال ۹۶ بعد از تحمل یک دوره بیماری، به دلیل عارضه کلیوی و ریوی در سن ۸۷ سالگی، مشعل را بر زمین گذاشت و به ایستگاه مرگ رسید.

آنچه در پی می آید، خبر روزنامه اطلاعات مورخ سه شنبه ۱۶ آبان سال ۱۳۴۰ از این ماجراست که می خوانیم:

«فداکاری یک دهقان ایرانی در محل هشترود و در حدود ایستگاه های راه آهن «فرقنو و شیخ صفی» که از صعب العبور ترین مناطق کوهستانی و سنگلاخ راه آهن تهران - تبریز است، موجب نجات جان صدها نفر از مسافران قطار مسافربری تبریز - تهران شده است. قطار مسافربری تبریز - تهران با بیش از ۲۰۰۰ نفر مسافر، روز سیزدهم ماه جاری در ساعت مقرر از تبریز به تهران حرکت کرد. این قطار به طرف میانه می رفت، هوا توفانی و منطقه کوهستانی فرقنو از شدت وزش باد و ریزش باران به لرزه در آمده بود. در همین لحظه بود که یک دهقان با شرف ایرانی، فانوس به دست از بیابان به طرف قریه خود که به «قالاچاق» معروف است می رفت، قطار مسافری از تونل ۱۸ گذشت و مسافران آن کوچک ترین اطلاعی از سرنوشتی که لحظه ای بعد در انتظار آنان بود، نداشتند. در این موقع دهقان فداکار که نام وی ریزعلی خواجوی است، هنگام عبور از روی خط، صدای غرش مهیبی شنید که از کوه مجاور «ترانشه» و تونل ۱۸ راه آهن برخاست و لحظه ای بعد که روی خود را بر گرداند، متوجه شد که کوه ریزش کرده و راه را مسدود ساخته است. در این موقع بود که دهقان مزبور، فرار سیدن لحظه عبور قطار را از آن نقطه به خاطر آورد و به سرنوشت شومی که در انتظار مسافران قطار و هم نوعان خود بود، اندیشید. دهقان فعالیت شدیدی را آغاز کرد. وی ابتدا به طرف تونل دوید و فیتیله فانوس خود را بالا کشید. سپس برای آنکه راننده قطار از وقوع حادثه با خبر شود، نقشه ای طرح کرد. دهقان لباس خود را در آورد و به نفت چراغ دستی خود آغشته کرد و با شعله چراغ، آن را آتش زد و به وسیله این مشعل، به راننده قطار مسافری اعلام خطر کرد.

خوشبختانه راننده و رئیس قطار متوجه این علامت خطر شدند. راننده بلافاصله دست روی شیر ترمز گذاشت و رئیس قطار، دستگیره ترمز خطر را باز کرد و بالاخره قطار مسافربری پس از تکان های شدید، از حرکت باز ماند. مأموران قطار پیاده شدند و در این موقع بود که تازه پی بردند خطر عظیمی سر راه آن ها قرار گرفته بوده و اگر این اقدام انجام نمی شد، قطار پس از اصابت به قطعات بزرگ سنگ هایی که از کوه سرازیر شده و در روی خطوط قرار گرفته بود، متلاشی می شد و عده زیادی از مسافران هلاک می شدند.

تقدیر دهقان

دهقان مزبور از طرف رئیس قطار مسافربری در همان محل، مورد تقدیر قرار گرفت و پاداشی به وی داده شد. بلافاصله این خبر به تهران رسید و از نظر اهمیت موضوع، هیئت مدیره راه آهن تشکیل جلسه داد و ضمن تأیید تقدیر از اقدامات دهقان مزبور و رئیس قطار و راننده، دوباره پاداش قابل توجهی در حق دهقان تصویب کرد و به ناحیه شمال غرب راه آهن دستور داده شد که مأموران به قریه قالاچاق رفته و این دهقان را پیدا کنند و ضمن تبریک و تقدیر، پاداش هیئت مدیره راه آهن را به وی تقدیم کنند.»



# چگونگی ساخت واژه‌های بغداد، بیدخت و بیستون و معنای آنها



«بی-» در کلمات «بیدخت» و «بیستون» با «بغ» هم‌ریشه است.

بیدخت: بی+دخت، یعنی دختر یزدان.

بیستون: بی+ستان/ستون (پسوند مکان)، یعنی جایگاه استایش آیزدان.

چرا «بیستان» تبدیل به بیستون شده؟ شاید فرایندش شبیه تغییر «ساختمان» به «ساختمون»، «نان» به «نون»، یا حتی «تهران» به «تهرون» باشد. از همین جا می‌توان فهمید تغییر «ان» به «ون» بسیار قدمت دارد.

منبع: ایسنا

درباره چگونگی ساخت واژه‌های بغداد، بیدخت و بیستون و این‌که چرا «بیستان» به بیستون تبدیل شده، می‌خوانیم.

سجاد سرگلی، مدرس ویرایش و نگارش در تازه‌ترین یادداشت خود از مجموعه یادداشت‌هایی درباره واژه‌شناسی به توضیحی درباره این سه واژه پرداخته و نوشته است:

## بغداد و بیدخت و بیستون

بغداد کلمه‌ای فارسی است و این‌گونه ساخته شده: بغ+داد

«بغ» به معنای «ایزد و یزدان» یا «بت و صنم» است.

«داد» به معنای آفریدن و عطا کردن.

بغداد یعنی آفریده ایزد، بغ آفرید، عطیه‌الصنم.



نماوا

به بهانه نخستین سالگرد کیومرث پورا احمد

# «قصه‌های مجید»

## و غصه‌های ما

تراژدی نوجوانی‌های نزیسته دهه پنجاه و شصتی‌ها





## رضاصائمی

## عصر ایران

نام کیومرث پوراحمد برای نسل دهه پنجاه و شصتی بیش از هر اثر دیگری با مجموعه «قصه‌های مجید» گره خورده است؛ اثری که فقط یک اقتباس از کتاب و داستان‌های هوشنگ مرادی کرمانی نبود، انعکاسی از نوجوانی نسلی بود که یکی از حساس‌ترین برهه‌های کنونی تاریخ معاصر را طی می‌کرد.

دوران پساجنگ و ظهور جامعه‌ای که در آغاز دوره سازندگی قرار گرفته بود و به تدریج تضادها و تناقض‌هایش که با تقابل‌های سنت و مدرنیته گره خورد بود در حال بروز بود و بالطبع با بحران‌های فردی و اجتماعی خاص خودش همراه بود. دورانی که بی‌شبهت به دوران نوجوانی و التهاب تجربه‌بلوغ نیست.

از این حیث قصه‌های مجید فارغ از سویه‌های دراماتیک‌اش، وضعیت استراتژیک این دوران و تجربه نوجوانی در آن دوره را هم بازنمایی می‌کند. در واقع مجید نماد و نمودی از نوجوانی نسل‌های دهه پنجاه و شصت است که یکی از دشوارترین دوران نوجوانی را طی کرده‌اند.

نوجوانانی که با محدودیت‌ها و محرومیت‌های آن دوره همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند که حالا تعریف و توصیف آن برای نوجوانان امروز شاید قابل هضم نباشد که نوجوان امروزی، زیست-جهان مجید و هم نسلان او را نه در می‌یابد و نه حتی بر می‌تابد.

نوجوان امروز نه درکی از تجربه زیسته نوجوان دهه پنجاه و شصتی دارد و نه به چنین زیستی

تن می‌دهد.

بر این مبنا «قصه‌های مجید» تلاشی بود تا به نوجوانی آن دوره هویت ببخشد.

روایت دل‌خوشی‌های پر تنش نوجوانی نسلی که گرچه امروز به مثابه نوستالژی به آن می‌نگرد اما هنوز در میان‌سال‌ها هم تراژدی نوجوانی‌های نزیسته و حسرت‌هایش را به دوش می‌کشد.

جالب اینکه در کتاب «قصه‌های مجید» نوشته هوشنگ مرادی کرمانی داستان در شهر کرمان روایت می‌شود اما در این سریال در شهر اصفهان.

تفاوت تغییر در شهر اما چیزی از روح قصه نمی‌کاهد که تجربه نوجوانی در آن دهه، شمایل چندان متفاوتی از هم نداشت و به جز برخی تمایزها در خرده فرهنگ‌های قومی، وضعیت مشابهی داشت به این دلیل که اساساً امکان تجربه‌های گوناگون از نوجوانی وجود نداشت و به همین دلیل لهجه اصفهانی مجید و عادت‌های فرهنگی او یا برخی مختصات کنش‌مندی اجتماعی قصه مانعی بر سر هم‌ذات‌پنداری نوجوانان آن دوره با مجید و ماجراهایش نمی‌شود.

تصویر مجید، شمایی از یک نوجوان ایرانی بود و به همین دلیل بود که مرتضی آوینی پای تماشای آن می‌گریست و یکی از ویژگی‌های مهم این مجموعه را هویت ایرانی آن می‌دانست. او در یادداشتی با عنوان «دوستت دارم ایران» نوشته بود:

«اینکه «قصه‌های مجید» هویتی کاملاً ایرانی دارد بیش‌تر به‌ساختار سینمایی سریال باز

می‌گردد تا جوهر داستانی آن. نمی‌خواهم رابطه این سریال را با قصه‌های آقای مرادی کرمانی انکار کنم، بلکه می‌خواهم بگویم روایت آقای پوراحمد از «قصه‌های مجید» کاملاً متعلق به خود اوست.

شکی نیست که این تنها یکی از صورت‌های سینمایی متعددی است که داستان‌های آقای مرادی کرمانی می‌توانست به خود بگیرد. اگر «مجید»، کرمانی بود و نه اصفهانی، چه روی می‌داد؟ بدون تردید جذابیت کار کم‌تر می‌شد، اما باز هم به جوهر سینمایی آن لطمه‌ای وارد نمی‌آمد»

روابط مجید و بی‌بی که از هم‌دلی تا کش‌مکش را در برمی‌گرفت، ضمن اینکه روایتی از تضاد نسلی بود به نوعی تقابل جهان سنت یا جهان مدرن را هم بازنمایی می‌کرد که در دیالکتیک آن، نسلی برآمد که همواره بین احترام و استقلال در نوسان بود و هویتش شکل گرفت.

قصه‌های مجید با روایت در دو مکان خانه و مدرسه، این هویت برساخته شده را به تصویر می‌کشد. هویتی که فهم آن به درک دهه پنجاه و شصتی‌هایی که امروز میان‌سال‌ها را از سر می‌گذارند کمک می‌کند.

در واقع «قصه‌های مجید» حالا دیگر قصه‌های یک نوجوان یا دوره نوجوانی نیست، امکانی برای فهم یک میانسال و میانسال‌ها در وضعیت اکنون است. میانسالانی که بسیاری از درد، رنج‌ها، غم، شادی‌ها، رؤیاها، فقدان‌ها، کام‌ها و ناکامی‌های امروزشان ریشه در آن دوران دارد و با بازنگری در قصه‌های مجید می‌توان به خوانش و واکاوی آن دست زد.

ثبت نام  
ترم بهار

آکادمی ژیمناستیک

استوره

دختران و پسران

آموزش ژیمناستیک  
خردسالان و نونهالان

 [gymnastics\\_ostoreh\\_neyriz](https://www.instagram.com/gymnastics_ostoreh_neyriz)

شاهسونی | ۰۹۲۱۰۸۹۵۶۳۷

استادیوم ورزشی شهداپشت سالن بدنسازی اوتانا

\* دشت لاله‌های واژگون / بخش پشتکوه نیریز

عکس: افشین لاله / فروردین ۱۴۰۳

